

## نوستالژی اجتماعی در شعر فریدون مشیری

دکتر مهدی ستودیان<sup>۱</sup>

استادیار گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی پردیس شهید بهشتی دانشگاه فرهنگیان خراسان رضوی

مسلم رجبی<sup>۲</sup>

دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی حکیم سبزواری

(تاریخ دریافت: ۹۵// تاریخ پذیرش: ۹۵//)

### چکیده

یکی از اصطلاحات روانشناسی که وارد حوزه ادبیات شده «نوستالژی» است. نوستالژی با این که تقریباً به تازگی در عرصه‌های هنر و علوم مختلف خودنمایی می‌کند اما به هیچ وجه نوظهور و نوپا نیست. به طور کلی آدمی هیچ‌گاه از وضع موجود، و احوال زمانه‌ی خویش راضی نبوده است و هر کس به نوعی با این دل‌تنگی‌ها روزگاری قرین بوده است. نوستالژی انواعی دارد که یکی از آنها نوستالژی اجتماعی است. این نوستالژی در حوزه ادبیات، نظر بسیاری از شعرا و ادبا و منتقدان را به خود جلب کرده است. یکی از شعرای توانمند معاصر که می‌توان اشعارش را از دیدگاه این نوع نوستالژی مورد بررسی قرار داد فریدون مشیری است. به راستی که اشعار فریدون مشیری آینه تمام‌نمای جامعه و روزگار شاعر است. این پژوهش با هدف تبیین مؤلفه‌های نوستالژی اجتماعی و با بررسی و کند و کاو در اشعار فریدون مشیری صورت گرفته است تا در پایان بتوان درک و تصویر درستی از روزگار شاعر و جامعه آن زمان داشت.

واژه‌های کلیدی: نوستالژی اجتماعی، فریدون مشیری، جهل، فریب، ریاکاری.

---

<sup>۱</sup> [m.setoodian@gmail.com](mailto:m.setoodian@gmail.com)

<sup>۲</sup> [moslem.ragabi@yahoo.com](mailto:moslem.ragabi@yahoo.com)

- ۲۳ - ----- (۱۳۹۲)، صور خیال در شعر فارسی، چاپ شانزدهم، تهران: آگه.
- ۲۴ - شمیسا، سیروس (۱۳۷۵)، کلیات سبک‌شناسی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات فردوس.
- 25- ----- (۱۳۸۳)، نقد ادبی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات فردوس.
- 26- ----- (۱۳۸۶)، سبک‌شناسی شعر، چاپ اول، تهران: انتشارات فردوس.
- ۲۷- صفوی، کوروش (۱۳۷۰)، گونه‌های هنجارگریزی در شعر، ماهنامه خاوران، سازمان چاپ مشهد، شماره هفتم و هشتم، خرداد و تیر ۱۳۷۰.
- ۲۸- ----- (۱۳۹۰)، از زبان‌شناسی به ادبیات (۲۰۱)، چاپ سوم، تهران: سوره مهر.
- ۲۹- صهباء، فروغ (۱۳۸۴)، برجسته‌سازی واژه و ترکیب در شعر اخوان، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره (۴۶-۴۵)، بهار و تابستان ۱۳۸۴، ۱۶۷-۱۴۲.
- ۳۰- صمصام، حمید و نجار همایون‌نفر، فرشید (۱۳۸۸)، درآمدی بر نقد شعر فارسی، چاپ اول، تهران: دستان.
- ۳۱- علوی مقدم، مهیار (۱۳۸۱)، نظریه‌های نقد ادبی معاصر، چاپ اول، تهران: سمت.
- ۳۲- فرضی، حمیدرضا (۱۳۸۹)، «هنجارگریزی واژه‌هایی، نحوی در شعر نیما»، مجموعه مقاله‌های دومین همایش ملی نیماشناسی، ۱۳۵۵-۱۳۷۵، شماره ۳.
- ۳۳- قادری، بهزاد (1373)، زبان ادبی به عنوان نظام نشانه‌ها، مجموعه مقالات دومین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی. به کوشش سید علی میرعمادی. چاپ اول، تهران: دانشگاه علامه.
- ۳۴- کاخی، مرتضی (۱۳۷۱)، صدای حیرت بیدار، تهران، زمستان.
- ۳۵- مدرسی، فاطمه و احمدوند، حسن (۱۳۸۴)، آشنایی زدایی و هنجارگریزی در اشعار نیمایی اخوان ثالث، نشریه فلسفه و کلام علامه، تابستان ۱۳۸۴، شماره ۶، از ۱۹۹ تا ۲۲۸.
- 36- محسنی، مرتضی و صراحتی جویباری، مهدی (۱۳۸۹)، «بررسی انواع هنجارگریزی آوایی و واژگانی در شعر ناصر خسرو»، فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی، بهار ادب، ۱-۲۴، شماره ۸.
- 37- محمدی، حسنعلی (۱۳۷۳)، شعر معاصر ایران: از بهار تا شهریار، چاپ اول، تهران: ارغنون.

## نوستالژی اجتماعی در شعر فریدون مشیری

دکتر مهدی ستودیان<sup>۱</sup>

استادیار گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی پردیس شهید بهشتی دانشگاه فرهنگیان خراسان رضوی

مسلم رجبی<sup>۲</sup>

دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی حکیم سبزواری

(تاریخ دریافت: ۹۵// تاریخ پذیرش: ۹۵//)

### چکیده

یکی از اصطلاحات روانشناسی که وارد حوزه ادبیات شده «نوستالژی» است. نوستالژی با این که تقریباً به تازگی در عرصه‌های هنر و علوم مختلف خودنمایی می‌کند اما به هیچ وجه نوظهور و نوپا نیست. به طور کلی آدمی هیچ‌گاه از وضع موجود، و احوال زمانه‌ی خویش راضی نبوده است و هر کس به نوعی با این دل‌تنگی‌ها روزگاری قرین بوده است. نوستالژی انواعی دارد که یکی از آنها نوستالژی اجتماعی است. این نوستالژی در حوزه ادبیات، نظر بسیاری از شعرا و ادبا و منتقدان را به خود جلب کرده است. یکی از شعرای توانمند معاصر که می‌توان اشعارش را از دیدگاه این نوع نوستالژی مورد بررسی قرار داد فریدون مشیری است. به راستی که اشعار فریدون مشیری آینه تمام‌نمای جامعه و روزگار شاعر است. این پژوهش با هدف تبیین مؤلفه‌های نوستالژی اجتماعی و با بررسی و کند و کاو در اشعار فریدون مشیری صورت گرفته است تا در پایان بتوان درک و تصویر درستی از روزگار شاعر و جامعه آن زمان داشت.

واژه‌های کلیدی: نوستالژی اجتماعی، فریدون مشیری، جهل، فریب، ریاکاری.

---

<sup>۱</sup> [m.setoodian@gmail.com](mailto:m.setoodian@gmail.com)

<sup>۲</sup> [moslem.ragabi@yahoo.com](mailto:moslem.ragabi@yahoo.com)

### ۱- پیش در آمد

نوستالژی (Nostalgia) واژه فرانسوی است برگرفته از دوسازه یونانی (Nostos) به معنی بازگشت و (algos) به معنی درد و رنج است. (پورافکاری، ۱۳۸۲: ۱۰۱۱) و در برخی از متون این گونه معنی شده است: «دل تنگی از دوری میهن، درد دوری میهن، حسرت گذشته، آرزوی گذشته و اشتیاق مفرط برای بازگشت به گذشته و...» (باطنی، ۱۳۷۲: ۱۱۳؛ زمردیان، ۱۳۷۳: ۴۹؛ آریانپور، ۱۳۸۰: ۴/ ۳۵۳؛ فورست، ۱۳۸۰: ۵۳؛ آشوری، ۱۳۸۱: ۲۴۶) معادل این کلمه در عربی، الاغتراب، الغربه و الحنین است. (فیروزآبادی، ۱۴۰۶: ۱۶۳۰) نوستالژی یک احساس طبیعی و عمومی و حتی غریزی در میان تمامی انسان‌هاست و به لحاظ روانی تقویت این حس آن گاه صورت می‌پذیرد که فرد از گذشته خود فاصله بگیرد. هرگاه فرد در ذهن خود به گذشته رجوع کند و با مرور آن دچار نوعی حالت غم و اندوه توأم با حالت لذت سکرآور شود، دچار نوستالژی شده که در زبان فارسی آن را غالباً غم غربت و حسرت گذشته تعبیر کرده‌اند. (انوشه، ۱۳۸۱: ۱۳۹) نوستالژی در بررسی‌های ادبی به شیوه‌ای از نگارش اطلاق می‌شود که بر پایه‌ی آن شاعر یا نویسنده در سروده یا نوشته خویش گذشته‌ای را در نظر دارد یا سرزمینی را که به خاطر سپرده است با حسرت و درد ترسیم می‌کند و به تصویر می‌کشد. در ادبیات معاصر هم به خاطر پیشرفت‌های سریع و حیرت‌آفرین تمدن و صنعت و دور افتادن از اصل و اساس آدمی، نوستالژی و غم غربت به وفور به چشم می‌خورد. تأسف به گذشته از موتیف‌های رایج شعر فارسی است (شمیسا، ۱۳۷: ۱۳۷۷). به اجمال می‌توان گفت که مسایل سیاسی، اجتماعی، مشکلات فردی، ویژگی‌های روحی و روانی شاعران، تأثیر مدرنیسم و صنعت جهان معاصر بر روابط و روحیه‌ی انسان‌ها و عوامل دیگر، موجب بروز غم غربت در شعر معاصر ما شده است. ری حس دلتنگی را مهم‌ترین عامل تحولات و ارتباطات خانوادگی می‌داند. (ری ۱۹۹۶: ۸۲) در شعر شعرای معاصر و به دلیل عوامل فردی و اجتماعی مهم‌ترین مضمونی که جلوه‌گری می‌کند، «نوستالژی» است. (شریفیان، ۱۳۸۶: ۵۶)



## ۲- مسأله‌ی پژوهش

- الف) آیا در شعر فریدون مشیری مهرورزی جایگاهی دارد و آیا مردم عصرش را به این صفت نیک آراسته می‌بیند؟
- ب) آیا فریدون مشیری در شعر خویش از منسوخ شدن ارزش‌ها و یا بدل شدن آنها به ارزش و هنجار، در جامعه سخن می‌گوید؟
- ج) چه مواردی را می‌توان از مؤلفه‌های نوستالژی اجتماعی در شعر فریدون مشیری برشمرد؟
- د) آیا فریدون مشیری در سرودن اشعار نوستالژیکی خویش به نیما و مولانا نظر داشته است؟

## ۳- فرضیه پژوهش

چنین به نظر می‌رسد که فریدون مشیری به خاطر جو خفقان و اختناق شدید بر مردمان عصرش و هم‌چنین ظلم و ستم زیاد حاکان جور، مهرورزی را گوهر کمیابی دیده است که خیلی کم در جامعه مشاهده می‌شود. خیلی از ارزش‌ها با استناد به اشعارش بی ارزش شده و بسیاری از رذایل مثل دغلكاری‌ها و نیرنگ‌ها ارج و منزلت یافته است. چنین استنباط می‌شود که جامعه وی از جهل و ظلم و حسادت و ملامت رنج می‌برد. گویا فریدون با سرودن اشعاری مثل شعر آی آدم‌های نیما به دنبال هوشیار کردن جامعه‌ی غفلت زده خویش است و گاهی هم با اشاره به شعر مولانا در جستجوی انسان کاملی است تا جامعه‌ی خویش را سروسامانی دوباره ببخشد. در ادامه پژوهش به همه این پرسش‌ها و فرضیه‌ها پاسخی روشن و مستدل داده خواهد شد.

## ۴- پیشینه پژوهش

اگر چه راجع به نوستالژی، تحقیقات و پژوهش‌های زیادی صورت گرفته که می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود: بررسی فرآیند نوستالژی غم غربت در اشعار فریدون مشیری (مهدی شریفیان، فصلنامه علمی-پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء، شماره شصت و هشت، زمستان ۱۳۸۶)، بررسی فرآیند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری (مهدی شریفی، پژوهشنامه ادبیات غنایی، شماره پنجم، ۱۳۸۶)، غم غربت در شعر معاصر (یوسف عالی عباس‌آباد، فصلنامه گوهر گویا،

شماره شش، ۱۳۸۷)، بررسی نوستالژی در شعر فخرالدین عراقی (محمد حسین دهقانی، نامه پارسی، شماره پنجاه، ۱۳۸۸)، بررسی نوستالژی در شعر حمید مصدق (نجمه نظری، فصلنامه زبان و ادب پارسی، شماره چل و شش، ۱۳۸۹)، بررسی نوستالژی در دیوان ناصر خسرو (جهانگیر صفری، پژوهشنامه ادبیات غنایی، شماره پانزدهم، ۱۳۸۹)، بررسی پدیده نوستالژی در شاهنامه‌ی فردوسی و آثار شهریار (فاطمه غفوری، فصلنامه ادبیات فارسی، شماره پانزدهم، ۱۳۸۹)، غم غربت در اشعار منوچهر آتشی (سید کاظم موسوی و جهانگیر صفری، پژوهشنامه ادبیات غنایی، شماره نوزدهم، ۱۳۹۱) و ... ولی پژوهشی که به بررسی نوستالژی اجتماعی در شعر فریدون مشیری بپردازد هنوز به رشته تحریر در نیامده است. بدیع بودن موضوع تحقیق، ما را به انجام پژوهش ترغیب و تحریز نمود.

#### ۵- نوستالژی اجتماعی در شعر فریدون مشیری

شاعران معاصر، دلگرفتگی‌ها و آزرده‌گی‌های ناشی از محیط و زمان فعلی را در لابه لای اشعار خویش گنجانده و امیال و آرزوهایی مانند بازگشت به خاطرات خوش گذشته، دل‌تنگی و حسرت برای از دست‌رفته‌ها را به تصویر می‌کشد. ارگانیک نوستالژی گاه شخصی است گاه اجتماعی، گاه عاطفی و گاه فردی و گاه انسانی و گاه هم فلسفی. اما در نوستالژی فلسفی شاعر غمش «اندوه بودن یا نبودن است، اندوه مرگ و زوال و تلاشی، این اندوه ناشی از نگرش بدبینانه و پوچ انگارانه به جهان است.» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۴۱)

در نوستالژی فردی شاعر به بیان تنهایی، عشق، زیبایی، هجران و سفر و شکست‌های شخصی خود می‌پردازد. او سرگردان و مضطرب و به قولی «مرثیه گوی دل دیوانه» خویش است. در نوستالژی اجتماعی غم او جهل اجتماعی و فقر و بیچارگی مردم و ستمگری و خفقان است که دل او را سخت به درد آورده است مرغ جانفش را می‌آزارد.» (همان: ۱۴۲)

یکی از این شعرای جامعه‌گرا که اشعارش را می‌توان آینه‌ی تمام‌نمای عصرش نامید فریدون مشیری است. مشیری فرزند ابراهیم در (۱۳۷۹-۱۳۰۵) در تهران از مادر زاده شد. پدر و مادرش نیز هردو اهل شعر و ادب و مطالعه بودند. همین انس خانواده به ادبیات فارسی باعث شد که از کودکی به تحصیل ادب و سرایش شعر بپردازد. (حقوقی، ۱۳۷۷: ۵۳۸)

از هجده سالگی اشعار او به طور پراکنده در مطبوعات منتشر می‌شد. بیشتر وقت مشیری صرف مطالعه دیوان‌های شعر استادان ادب فارسی گشت و سرانجام در سوم آبان سال گذشته دیده از جهان فرو بست. «آشنایی مشیری با شعر نو و قالب‌های آزاد او را از ادامه شیوه کهن باز داشت، اما راهی میانه را برگزید. یعنی نه اسیر تعصب سنت‌گرایان شد و نه مجذوب نوپردازان افراطی گردید.» (برقی، ۱۳۷۳: ۱۱) راهی که او برگزید همان هدف نهایی بنیانگذاران شعر نو است. مشیری از جمله شاعرانی است که شعرش مورد توجه محافل ادبی و هنری قرار گرفته و با استقبال مردم روبه رو شده است. او تحت تاثیر اشعار فریدون توکلی قرار گرفت ولی خود تاثیر زیادی بر شاعران جوان از جمله فروغ فرخزاد گذاشت. او در گروه تغزل سرایان جدید جای می‌گیرد (شمس لنگرودی، ۱۳۷۷: ۵۳؛ شکیبا، ۱۳۷۹: ۳۷۴) در مجموعه "نایافته" و "گناه دریا" نوعی تغزل عاشقانه ارایه می‌دهد، اما قالبی را که انتخاب می‌کند چار پاره است. در سرود غزل هم توفیق فراوان یافت. (عظیمی، ۱۳۶۹: ۶۲۵) دکتر زرین کوب در مورد وی گفته است: «به خاطر همین وجدان پاک انسانی، همین عشق به حقیقت و همین علاقه به ایران و فرهنگ ایرانی است که من فریدون را مخصوصاً در سال‌های اخیر، هر روز بیش از پیش در خور آفرین یافته‌ام. به گمان من فریدون شاعری است واقعی شاعر واقعی عصر ما هنرمندی بی‌ادعا شاعری خردمند.» (دهباشی، ۱۳۷۸: ۱۳) لازم به ذکر است که بگوییم فریدون مشیری شعر اجتماعی سروده است و اشعارش هم به‌طور کلی بیشتر روح و لحن غنایی دارد. اوصاف بکر و پرمعنی و زبانی بلیغ در شعر او دیده می‌شود. (حاکمی، ۱۳۷۳: ۱۲۳) از ویژگی شعر فریدون می‌توان به نفی خشونت و تبلیغ محبت اشاره کرد. (دهباشی، ۱۳۷۸: ۱۵۳) از آثارش می‌توان به کتب زیر اشاره کرد: تشنه‌ی طوفان، گناه دریا، ابر و کوچه، بهار را باور کن، از خاموشی، مروارید مهر، آه باران، از دیار آشتی، با پنج سخن سرا، لحظه‌ها و احساس، آواز آن پرنده‌ی غمگین، تاصبح تابناک اهورایی.

فریدون مشیری شاعری است که اندیشه محبت و خدمت به دیگران در تار و پود جانش ریشه دوانیده است. خیر خواهی و یاری مردمان با خون وی ممزوج و با گلش عجین شده است:

اندیشه‌ی محبت و خدمت به دیگران      نقش و نگار باخته با تاروپود ماست  
آیین خیرخواهی و یاری و مردمی      با خون ما سرشته روان در وجود ماست

(شاکری، ۱۳۸۷: ۳۶۸)

در حقیقت وی شاعری است نازک اندیش، لطیف الطبع، روحی دارد سخت لطیف که حتی نمی‌تواند در برابر پژمرده شدن یک شاخه‌ی گل بی‌تفاوت باشد. رخسار رنجور کودکی بیمار دلش را سخت آزرده می‌سازد. حتی پرنده نغمه‌خوان را نمی‌تواند محبوس و محصور ببیند و خیلی از این صحنه‌ها و تصاویر این گونه او را غصه‌دار می‌سازد:

من که از پژمردن یک شاخه گل / از نگاه ساکت یک کودک بیمار / از فغان یک قناری  
در قفس / از غم یک مرد در زنجیر حتی قاتلی بردار / اشک در چشمان و بغضم در  
گلوست. (شاکری، ۱۳۸۷: ۳۳۷)

لذا با این گونه اشعار سعی شاعر بر این است تا ناپاکی‌ها را نادانی‌ها را از جامعه بزدايد و مهربانی‌ها را دانایی‌ها را جایگزین سازد:

این همه موج بلا در همه جا می‌بینم / آی آدم‌ها را می‌شنوم / نیک می‌دانیم / دستی از  
غیب نخواهد آمد

هیچ یک حتی یک بار نمی‌گوییم / با ستمکاری نادانی این گونه مدارا نکنیم / آستین‌ها  
را بالا نزنیم

دست در دست هم از پهنه آفاق برانیمش / مهربانی را / دانایی را / بر بلندای جهان  
بنشانیمش. (شاکری، ۱۳۸۷: ۲۳)

چرا که جامعه‌ای که شاعر زندگی می‌کند در اثر رذایل اخلاقی و بدل شدن ارزش‌ها به  
ضد ارزش و رواج یافتن ضد ارزش‌ها، بی‌روح و ملال‌آور شده است. لذا شاعر این گونه از  
این همه دلمردگی و بی‌طرواتی در رنج است:

شهر را گویی نفس در سینه پنهان است / شاخسار لحظه‌ها را برگی از برگی نمی‌جنبند /  
آسمان در چهار دیوار ملال خویش زندانی است / روی این مرداب یک جنبنده پیدانیست /  
آفتاب از این همه دل‌مردگی‌های روی گردان است / بال پروازمان بسته است / زندگی سر  
در گریبان است. (شاکری، ۱۳۸۷: ۳۳۳)

در جامعه‌ی وی حتی از نفاق و دو رویی، سرزنش و ملامت، بخل و حسادت نشانه‌ها و ردپاهایی می‌بینیم:

گفتم قفس ولی چگونه بگویم که پیش از این / آگاهی از دورویی مردم مرا نبود.  
در همه عمر جز ملامت من / گوش من از تو محبتی نشنود / وین زمانه هم در آستانه  
مرگ / بی شکایت نمی‌کنی به رود... خوش سرایی است این جهان لیکن / جان آزرده‌گان در  
آن فرسود. (شاکری، ۱۳۸۷: ۵۰۱)

چرا مرا می‌زد؟ / چرا مرا می‌سوخت؟ / چرا مرا می‌کشت / به هیچ باور این درد در  
نمی‌گنجد / که شادمان کند از رنج من حسودم را. (شاکری، ۱۳۸۷: ۴۹۸)

لذا مدام در پی چاره‌جویی است تا اجتماع خویش را نجات داده و صفات آرمان‌شهر  
واقعی را در آن متبلور سازد:

دریا و من شب تا سحر بیدار ماندیم / شعری سرودیم / اشکی فشاندیم / شب تا سحر  
آشفته حالی بود با آشفته‌گویی / اندوه یاران بود و این آشفته‌پویی / براین پریشان‌روزگاران  
چاره‌جویی. (شاکری، ۱۳۸۷: ۴۱۹)

لذا هم چون مولانا که می‌سراید:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر / کز دیو دد ملولم انسانم آرزوست.

(مولوی، ۱۳۸۰: ۴۴۱)

چنین در ظلمات و سیاهی‌ها فرو می‌رود تا انسان کاملی را بیابد شاید بتواند جامعه را  
با انفاس وی از لوث آلودگی‌ها تطهیر کند:

یکی به پرسش بی پاسخم جواب دهد / یکی پیام مرا / از این قلمرو ظلمت به آفتاب  
دهد / که در زمین که اسیر سیاهکاری هاست / و قلب‌ها دگر از آشتی‌گریزان است / هنوز  
رهگذری خسته را تواند دید / که با هزار امید / چراغ در کف / در جستجوی انسان  
است. (شاکری، ۱۳۸۷: ۱۶۹)

اینک برخی از مؤلفه‌های نوستالژی اجتماعی در شعر فریدون مشیری:

### ۱-۵ دغل بازی

دغل کاری و مکر و فریب در اجتماع فضا را برای نفس کشیدن شاعر سخت و طاقت‌فرسا کرده است. وی با اندوهی نوستالژی‌وار از صفای باطن و یکرنگی مردمان گذشته یاد می‌کند ولی اینک شاعر نه از تبسم شیرین جلوه‌ای می‌بیند و نه از ترنم دل‌نشین نغمه‌ای می‌شنود هرچ هست دغل است و تقلب و مکر و حيله:

دردا که با برآمدن خورشید دیگر نه آن صفای خوش آیند است  
دیگر نه آن تبسم شیرین است دیگر نه این ترنم دل‌بند است  
روز است و گرم تاز دغلبازان در عرصه تقلب و ترفند

(شاکری، ۱۳۸۷: ۳۷۸)

وی حتی چنان از وجود مکر و فریب شدید در جامعه آزرده شده، که سرخورده از اجتماع خویش، میل به حبس و حصارهای آهنین زندان می‌کند تا اندکی در کنج آن به دور از غوغای مکر و فریب بیاساید:

اکنون منم که خسته ز دام فریب و مکر بار دگر به کنج قفس رو نموده‌ام  
بگشای در که در همه دوران عمر خویش جز پشت میله‌های قفس خوش نبوده‌ام

(شاکری، ۱۳۸۷: ۱۵۶)

وی کشورش را که به قول خودش رشک جنان بوده، تحت سلطه فریبکاران می‌بیند و در اندوهی فراگیر می‌سراید:

بین تو ظلم و ستم های این جفاکاران بین تو حيله و مکر و فریب بدکاران  
دمی نظر بنما بر جفای مکاران بین تو کشور جم را که بوده رشک جنان

(شاکری، ۱۳۸۷: ۶۹)

گویا چیزی مثل مکر و فریب دل‌وی را داغدار نساخته و اگر این گونه نبود هیچ‌گاه شاعر مرارت‌های حصار آهنین زندان را به خوشی‌های اجتماع بر نمی‌گزید. تمایل وی به حبس و تن‌دادن به مشقت‌های آن حاکی از اجتماعی نیرنگ باز و فریبکار دارد که دل‌دردمند شاعر نمی‌تواند آن را برتابد.

## ۲-۵ ناامیدی

نبرد روحیه امید و امیدواری در جامعه‌ی شاعر، یکی دیگر از اموری است که شاعر در مورد آن اندوه سروده‌هایی دارد:

چگونه پیچک غم ارغوان شادی را      به باغ خاطر ما جاودانه پژمرده است  
چونه کم کم ز نگار ناامیدی‌ها      جلای آینه‌ی شور و شوق را برده است

(شاکری، ۱۳۸۷: ۲۶۰)

چنان که ملاحظه می‌شود ناامیدی جوانه‌های شادی و طروات را می‌خشکاند و بوستان خاطره‌ها را می‌پژمراند. از منظر شاعر ناامیدی زنگاری است که بر آینه دل آدمی می‌نشیند و اشتیاق و سرزندگی را با زنگار و کدورت خویش می‌پوشاند.

## ۳-۵ جنگ و دشمنی

جنگ و خونریزی یکی دیگر از مواردی است که شاعر لطیف‌الطبع ما را سخت اندوهناک ساخته است. آتش جنگ جهانی را چنان وسیع و دامن‌گیر دیده است که به خاطر آن ناله‌ها بر افلاک و خون‌ها بر خاک ریخته شده است:

کودکی رفت و جوانی آمد      حیف کاین جنگ جهانی آمد  
هر طرف جنگ پی‌مستی خاک      هر طرف ناله رود بر افلاک  
نه بود نان ز برای خوردن      نه بود گور برای مردن.

(شاکری، ۱۳۸۷: ۶۳)

لذا این‌گونه بی‌صبرانه منتظر پایان جنگ و خونریزی است:

ای خدا این جنگ عالم‌سوز کی گردد تمام      روز کشورهای گیتی گشته تیره تر ز شام  
مادران اندر غم فرزند زاری می‌کنند      همسران از دیده می‌ریزند اشک سرخ فام  
روز و شب بر شهرها از آسمان نیلگون      بمب می‌ریزد به روی خانه‌های خاص و عام

(شاکری، ۱۳۸۷: ۶۶)

حتی وی با دیدن هواپیماهای آتش بار و بمب افکن چنین انزجارانه می‌سراید:

این هیولا که رفته به افلاک

چتر وحشت گشوده بر سر خاک  
 نیست شاخ و گل و شکوفه و برگ  
 دود و ابراست و خون و آتش و مرگ (شاکری، ۱۳۸۷: ۸۹)

روح شاعر چنان لطیف است که حتی نمی‌تواند جنگ و دعوای پرندگان را بر سر آب  
 و دانه تماشا کند چراکه با دیدن این صحنه شاعر پی به حقیقتی ژرف می‌برد:  
 بسته بالان قفس / بی خیال / بر سر یک دانه با هم جنگ و غوغا داشته  
 تا برون آرند چشم یکدیگر را / بر سر هم خیز بر می‌داشته ...  
 گفتم ای بیچاره انسان / حال اینان حال توست  
 چنگ بیداد اجل در پشت در / دنبال توست  
 پشت این در، داس خونین دست اوست  
 تا گریبان تو را آرد به چنگ / دست خون آلوده و در جست و جوست.

(شاکری، ۱۳۸۷: ۵۹۴)

گویا در این روزگار دیگر کبوترها که پیام‌آور آزادی و صلح و آشتی هستند حق  
 ندارند که در آسمان رهایی بال بکشایند و به پرواز در آیند:  
 روزگاری است که پرواز کبوترها / در فضا ممنوع است / که چرا / به حریم حرم جت‌ها  
 خصمانه تجاوز شده است. (شاکری، ۱۳۸۷: ۳۴۹)

لذا خاضعانه از آتش‌افروزان خواهش می‌کند و رخسار اشک‌آلودش را واسطه قرار  
 می‌دهد و حرمت مادران دلواپس را پیش می‌کشد تا شاید دلی به رحم آید:  
 با تمام اشک‌هایم باز نومیدانه / خواهش می‌کنم / بس کنید / بس کنید / فکر مادرهای  
 دلواپس کنید / رحم بر این غنیمه‌های نازک نورس کنید / بس کنید... شرم‌تان باد ای  
 خداوندان قدرت / بس کنید / بس کنید از این همه ظلم و قساوت بس کنید.

(شاکری، ۱۳۸۷: ۳۸۶ و ۳۷۰)

لذا سعی دارد با پیش کشیدن این فضائل اخلاقی، مردم را به صلح و آشتی و محبت  
 فراخواند:



هنوز دوست داشتنی است      هنوز بذر محبت به سینه کاشتی است  
 هنوز در دل خاموش در غارهای غریب      پرنده‌ای و درختی گل و گیاهی هست  
 (شاکری، ۱۳۸۷: ۳۷۰)

همان‌طور که مشاهده می‌شود از منظر شاعر جنگ و دشمنی و دعوا، انسان‌های بی‌گناه زیادی را هلاک می‌کند و این آتش جنگ را خانمان‌سوز دیده که روز روشن مردمان را تیره‌تر از شام تار ساخته است.

#### ۴-۵ بی‌دینی:

وقتی شاعر دین و شریعت را ملعبه‌ی دست ناپاکان و بی‌خردان می‌بیند وقتی در جامعه خویش تباهی‌ها را به نظاره می‌نشیند این‌گونه از بی‌ایمانی جامعه‌اش ناله سر می‌دهد:  
 بس گونه‌گون فریب که ایمان است      بس گونه‌گون دروغ که سوگند است.  
 (شاکری، ۱۳۸۷: ۳۷۵)

لذا با نگاهی نقادانه و موشکافانه می‌سراید که هیچ‌کس کاری نمی‌کند و همه اهل زبان و شعارند، کسی پای در راه عمل به آیین دین و مذهب نمی‌گذارد:  
 تو هم پنجره بگشای که غوغای ددان است      همه دین و خرد ملعبه دست بدان است  
 خرد مسخره بی‌خردان است      تباهی است تباهی است  
 همه را راهنمایند یکی راه گشا نیست.

(شاکری، ۱۳۸۷: ۴۹۴)

وی چنان جامعه خود را در سیاهی‌ها و ناپاکی‌ها غرق دیده که همه در ظاهر دغدغه خدا و خداشنای را دارند ولی یکی طریقتش به دین و خدا ختم نمی‌شود:  
 هوا نیست / هوا نیست / همه پنجره‌ها بسته غبار است، سیاهی است  
 فضایی که به دلخواه یکی آه کسی از قفس سینه رها نیست  
 شگفتا و در دنیا که در این فلسفه بافان / درین وعده خلافتان  
 همه حرف خدا هست ولی راه خدا نیست

(شاکری، ۱۳۸۷: ۵۹۸)

جامعه‌ای که شاعر در آن زندگی می‌کند دست پسود شیاطین شده و لذا از مظاهر قیام و دادخواهی استمداد می‌طلبد:

دست یزدان نیست / دشت شیطان است دستاورد خونبار تهی مغزان / های بابک کاوه  
رامین مهرداد از جای برخیزید / کشور آزاد مردان بی صدا مانده است / چشم در راه شما  
مانده است. (شاکری، ۱۳۸۷: ۴۷۵)

آن گونه که مشاهده می‌شود شاعر از تباهی‌ها خود دل می‌خورد و بدل شدن مظاهر بی‌دینی هم چون فریب و دورغ را به جلوه‌های ایمان دل نازک وی را سخت مجروح می‌سازد. جامعه شاعر مشحون از بی‌قیدی‌ها و بی‌بندوباری‌هاست که همه در اثر بی‌دینی و تسلط انسان‌های بد طینت و تباهاکار است.

#### ۵-۵ ریاکاری و تملق:

ریاکاری و تملق یکی دیگر از اندوه سرودهای فریدون است. ریاکاری چنان در جامعه شاعر موج می‌زند که حتی چپاولگران از کشتن و غارتگری ابایی ندارند

روز است و و های وهوی ریاکارن هنگامه‌ی چه برد و چه برند است  
بازار چند و چون چپاول‌ها تا خون بهای بشر چند است

(شاکری، ۱۳۸۷: ۳۷۹)

لذا شاعر وقتی جامعه خود را از مدینه فاضله و آرمان شهر واقعی خویش دور می‌بیند این گونه از تظاهرکاری‌ها و تملق‌ها شکوه سر می‌دهد:

با ما به آشتی منشینید / ما از جهان خوب شما دور مانده‌ایم / ما در حصار پوچ تظاهر /  
ما در غبار شوم تملق / محصور مانده‌ایم. (شاکری، ۱۳۸۷: ۳۶۳)

شاعر تظاهر و ریاکاری را پوچ و بی‌اساس و تملق و چاپلوسی را شوم و بی‌ارزش خوانده و معتقد است جامعه‌اش به خاطر این دو صفت زشت از آرمان شهر حقیقی خویش دور مانده است.

### ۵-۶ آزادی

یکی دیگر از اندوه سروده‌های فریدون مشیری محبوس بودن مردم است. نداشتن آزادی حسرتی است جانکاه. به همین خاطر است که شاعر همیشه در جستجوی نشانه‌ای از آن است:

من از میان قفس / شادمانه بانگ زدم / نشانه‌ای ز رهایی / ستارگان دانند.

(شاکری، ۱۳۸۷: ۴۸۹)

این شاعر است که هم چون مرغی در بند می‌خواهد فریاد داد خواهی سردهد ولی به خاطر اختناق شدید جامعه این فریاد را در سینه خویش نهفته می‌دارد و این‌گونه از نبود آزادی می‌گوید:

مرغان رسته در بند / در سینه‌ها نهفته / فریاد دادخواهی. (شاکری، ۱۳۸۷: ۵۹۶)

وی با اشاره به شعر به یاد ماندنی مرغ سحر ناله سر کن ... این گونه از آزادی و آزادگی دم می‌زند:

«می‌خواستی که مرغ سحر ناله سر کند / داغ تو را به ناله‌ی خود تازه‌تر کند

می‌خواستی که این قفس تنگ و تار را / با شعله‌ی آه شرر بار بشکند / زیرو زبر کند

در آرزوی مژده آزادی بشر / می‌خواستی که عرصه این خاک توده را / چون سینه تو از

نفسی پر شرر کند. (شاکری، ۱۳۸۷: ۴۰۲)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود آزادی دغدغه‌ای است که ذهن شاعر را حتی در بند و محبوس، به خود مشغول داشته است و در آرزوی مژده‌ی آزادی می‌خواهد با آتش درون، هستی را پر شرر کند و بانگ فریاد خواهی را به گوش همگان برساند.

### ۵-۷ ظلم و ستم:

ظلم و ستم تنها رذیله‌ای است که شاعر نمی‌تواند در برابر آن بی‌تفاوت باشد، ستم به مظلومان و غارت اموال ستم‌دیدگان وی را به فکر قیام و شورش می‌اندازد تا با قلم آتشین و خویش مردمان را علیه ظالمان و ستمکاران بشورانند:

ستم بود بر خلق و غارتگری مرا نیز شوری که رسوا کنم  
قلم در کفم بود و می‌تاختم که مشت ستمکاران را واکنم

(شاکری، ۱۳۸۷: ۳۷۴)

وی هر روزه اخبار دردناکی از ستم و ستمکاری می شنود که در گوشه‌ای از این دنیای پرغوغا ستم کشیده‌ای در رنج و تحت شکنجه است:

جهان پر از خبر است در این کرانه که ماییم روز و شب ده بار  
سیاه‌نامه ناسازگاری بشر است حکایت ستم آدمی به یکدیگر است

(شاکری، ۱۳۸۷: ۳۷۰)

همیشه ظلم و ستم ظالمان بوده که وطن و جامعه آرمانی شاعر را چنین شرربار ساخته

است

بین توام وطن را که زار و گریان شد بین تو کشور جم را چگونه ویران شد  
میان آتش بیداد و ظلم بریان شد به بینوایی مردم چگونه حیران شد

(شاکری، ۱۳۸۷: ۶۹)

لذا شاعر با نگاه به جامعه ای که ذره‌ای عطوفت و نوع دوستی در آن دیده نمی‌شود، آدمیت را، جوانمردی و فتوت را از همان بدایت زندگی بشری مرده دیده و این گونه می‌سراید:

از همان روزی که دست حضرت قاییل گشت آلوده به خون حضرت هابیل  
از همان روزی که فرزندان آدم ز هر تلخ دشمنی در خونشان جوشید  
آدمیت مرد گرچه آدم زنانه بود

(شاکری، ۱۳۸۷: ۳۳۵)

چنان‌که ملاحظه می‌شود به عقیده شاعر ظلم و ستم هر روزه، در گوشه و کنار هستی تکرار می‌شود و شاعر در پی این است تا به قول خودش مشت ستمکاران را وا کند و آنان را رسوا سازد.

#### ۵-۸ عدالت:

فریضه‌ای دیگر که شاعر از نبود آن در جامعه‌اش در رنج است عدل و عدالت است. لذا این گونه اندوه‌وار می‌سراید:

خراب گشته بنای عدل و آزادی به پا شد است هزاران بنای بیدادی  
به مملکت کسی نبود به فکر آبادی تمام در پی دزدی و جور و شیادی

(شاکری، ۱۳۸۷: ۵۴)

لذا اندوهش مضاعف می شود و می گوید:

کاش / در جهان ذره ای عدالت بود. (شاکری، ۱۳۸۷: ۵۲)

همان طور که ملاحظه می شود شاعر بنای عدل را خراب دیده و به تبع آن کاخ های ظلم و ستم سربرمی افرازد. از منظر شاعر وقتی که عدالت نباشد دیگر نباید به فکر آبادانی بود بلکه جامعه از دزدی ها از جور و ستم ها مشحون می شود.

### ۹-۵ فقر

چیز دیگری که دل دردمند فریدون را بسیار داغدار کرده، دنیاپرستی و ثروت اندوزی است. در حقیقت این بدل شدن ارزش به ضد ارزش است که شاعر مال و منال دنیوی و جاه و مقام را عامل عزت و احترام در جامعه اش می بیند و فقر و نداری را مایه ذلت و خواری. لذا در شعری انتقادی و نیش دار چنین می سراید:

این جا لباس فاخر و پول کلان بیار تا بنگری که چشم همه عذر خواه توست

(شاکری، ۱۳۸۷: ۱۲۶)

لذا فقر را گناهی می داند که فقط با مرگ می توان از آن رست و هیچ کس را در جامعه اهل انفاق و کمک نمی یابد و این گونه مویه کنان می سراید:

باور کن که در دلشان می کند اثر این قصه ای تلخ که در اشک و آه توست  
ای بینوا که فقر تو تنها گناه توست در گوشه ای بمیر که در این راه راه توست

(شاکری، ۱۳۸۷: ۱۲۵)

چنان که ملاحظه می شود در جامعه شاعر، اعتبار اشخاص به مقام و لباس ظاهرشان است و فقر هم گناهی است که با مرگ می توان از دام آن رست.

### ۱۰-۵ جهل و نادانی

آنچه دل دردمند فریدون مشیری را درد می آورد و عمق جانش را این غم جانگداز می خلد بدل شدن ضد ارزش به ارزش و منسوخ شدن ارزش ها در جامعه است. وی که نادانان را در صدر امور حکومتی می بیند و افراد لایق را گوشه نشین، چنین عقیده دارد که

جهان با آن فراخی و وسعتش، هم چون قفسی است که دانایان را محصور کرده و آنان را اسیر جهل و بی دانشی کرده است:

تا که نادان به جهان حکمروایی دارد همه جا در نظر مردم دانا قفس است  
(شاکری، ۱۳۸۷: ۴۹۲)

وی نادانی را به عقابی مانند کرده که بال گسترده و سایه بر سر مردم انداخته است و به تبع این جهل و نادانی، پیکره مردمان مظلوم و بی گناه زیر بار ستم مجروح و رنجور گردیده است:

بیامدند اجانب به سوی کشور ما عقاب جهل بگسترده بال بر سر ما  
به خواب ناز فرو رفته شاه و لشکرها به زیر بار ستم خرد گشته پیکر ما  
(شاکری، ۱۳۸۷: ۶۹)

همان گونه که ملاحظه می شود ضرر حکمرانی جاهلان و گسترش بی خبری و نادانی، ثمره ای تلخ هم چون هلاکت مردمان بی گناه و مظلوم در جامعه ی آن زمان شاعر است.

### ۱۱-۵ مهرورزی و هم دلی

مهرورزی یکی دیگر از اصول اساسی است که شاعر آن را می ستاید و به آن عشق می ورزد. فریدون این گونه از مهرورزی و هم دلی سخن می گوید و آن را جز آیین و دین خویش می شمارد:

من دل به زیبایی به خوبی می سپارم دینم این است / من مهربانی را ستایش می کنم آیینم  
است

من رنج را با صبوری می پذیرم / من زندگی را دوست دارم  
انسان و باران و چمن را می ستایم. (ص ۲۵۱)

و یا در ابیات زیر همه را برادر وطن خویش خوانده و مثل جسم و جان یکی می داند و آنان را از دل و جان دوست می دارد:

ما که اطفال این دبستانیم / همه از خاک پاک ایرانیم / همه با هم برادر وطنیم / مهربان  
هم چو جسم با جانیم. (شاکری، ۱۳۸۷: ۱۶)

حتی وی مهرورزی را عامل حیات و سرزندگی می داند:

مهر می‌ورزیم / پس هستیم. (شاکری، ۱۳۸۷: ۲۲۰)

پس این گونه از نبود هم دلی اندهگین است :

دو همدل ندیدم در آن روزگار که همراهشان دست بالا کنم  
مرامی که زاید ز مهر و خرد ندیدم که ناخوانده امضا کنم  
مرا گفت تا گوهر مهر را نثار هر خلق دنیا کنم  
و گر در دلی ره نبردم هنوز روا هست اگر دیده دریا کنم

(شاکری، ۱۳۸۷: ۳۷۶)

حتی شاعر مهرورزی را در جامعه خویش که مردمانش گرفتار خشم و ظلم و ستم هستند، گناهی نابخشودنی دیده تاوانی سخت باید برای آن پردازد:

خون چکد از پیکرم محکوم باورهای خویش / بوده‌ام دیروز هم آگاه از فردای خویش /

مهرورزی کم گناهی نیست می‌دانم / سزاوارم رواست. (شاکری، ۱۳۸۷: ۳۳۵)

در حقیقت مهرورزی مورد تجلیل شاعر قرار می‌گیرد و بی‌مهری را نکوهش می‌کند و از وجود این رذیله اخلاقی شاعر می‌گوید: «روا هست اگر دیده دریا کنم». همان‌طور که ملاحظه می‌شود فریدون مشیری یکی از شعرای توانمند معاصر است که به بیان مشکلات عدیده‌ی اجتماع خوی شپرداخته و تمام دغدغه‌اش این است که بتواند مردم جامعه را با اشعار خویش از خواب غفلت و بی‌خبری بیدار سازد.

## ۶- نتیجه

نوستالژی همان حس دل‌تنگی و اندوه انسان‌ها نسبت به گذشته و آن چیزهایی است که در زمان حاضر آنها را دسترس خود نمی‌بینند. هر شاعری هرگاه مجالی دست دهد، گاه و بیگاه به بیان این دل‌تنگی‌ها و اندوهناکی‌ها می‌پردازد. در حقیقت در میان مضامین و مفاهیم متنوع شعر فارسی، نوستالژی از زیر بنای عاطفی ویژه‌ای برخوردار است به‌ویژه نوع اجتماعی آن که شاعر تمام همّت و توان خویش را در بیان مشکلات اجتماعی مثل جهل و نادانی، بیچارگی و فقر مردم عصرش به‌کار می‌گیرد. فریدون مشیری شاعر توانمند معاصر ما که شعرش رنگ و روی اجتماعی دارد. در لابه لای اشعارش از ظلم و ستم و جوّ خفقان عصرش سخن به میان می‌آورد و تزویر و ریا، دگرگونی ارزش‌ها و رحجان یافتن بی‌هنری و جهل، بر فضل و دانش را مورد نکوهش قرار می‌دهد. سعی دارد برای التیام زخم درون جامعه‌اش، اشعاری بسراید تا به قول خودش با آه شرربارش مردم خفته و غفلت زده‌ی عصرش را بیدار سازد. گاهی هم برای تطهیر جامعه از لوث هرگونه آلودگی و تباهی‌ها، انسان کاملی را می‌جوید تا از او استعانت گرفته و ریشه‌ی ظلم و ستم را برای همیشه بخشکاند. در حقیقت شعر فریدون مشیری آینه‌ی تمام‌نمای عصر اوست که به وضوح می‌توان تصویر جامعه و مردم آن زمان را به‌خوبی دید.



## فهرست منابع

- ۱ آریانپور، یحیی (۱۳۷۶)، از نیما تا روزگار ما، تهران: انتشارات زوآر.
  - ۲ آشوری، داریوش (۱۳۸۱)، فرهنگ علوم انسانی، تهران: مرکز.
  - ۳ انوشه، حسن (۱۳۷۶)، فرهنگ‌نامه ادبی فارسی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
  - ۴ باطنی، محمد رضا و دیگران (۱۳۷۲)، واژه‌های دخیل اروپایی در فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.
  - ۵ برقعی، سید محمد باقر (۱۳۷۳)، سخنوران نامی معاصر ایران، تهران: خرم.
  - ۶ پور افکاری؛ نصرت الله (۱۳۸۲)، فرهنگ جامع روانشناسی و روان‌پزشکی انگلیسی-فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.
  - ۷ حاکمی، اسماعیل (۱۳۷۳)، ادبیات معاصر ایران، تهران: بی نا.
  - ۸ حقوقی، محمد (۱۳۷۷)، مروری بر تاریخ ادب و ادبیات امروز ایران، تهران: قطره.
  - ۹ دهباشی، علی (۱۳۷۸)، به نرمی باران؛ جشن نامه فریدون مشیری، تهران: سخن.
  - ۱۰ زمردیان، رضا (۱۳۷۳)، فرهنگ واژه‌های دخیل اروپایی در فارسی، تهران: قدس.
  - ۱۱ شاکری، محمد علی (۱۳۸۷)، آسمانی‌تر از خورشید؛ زندگی و شعر فریدون مشیری، تهران: ثالث.
  - ۱۲ شریفیان، مهدی (۱۳۸۶)، بررسی فرآیند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری، مجله‌ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان، ص ۷۲-۵۱.
  - ۱۳ شکیبیا، پروین (۱۳۷۹)، شعر فارسی از آغاز تا امروز، تهران: هیرمند.
  - ۱۴ شمس لنگرودی، محمد تقی (۱۳۷۷)، تاریخ تحلیلی شعر نو، تهران: مرکز.
  - ۱۵ شمیسا، سیروس (۱۳۷۷)، نگاهی به فروغ، تهران: مروارید.
  - ۱۶ فتوحی، محمود (۱۳۸۵)، تصویر بلاغت، تهران: سخن.
  - ۱۷ فیروزآبادی، مجدالدین (۱۴۰۶)، القاموس المحيط، بیروت: موسسه الرساله.
  - ۱۸ فورست، لیلیان (۱۳۸۰)، رمانتیسیم، ترجمه مسعود جعفری جزی، تهران: مرکز.
  - ۱۹ عظیمی، محمد (۱۳۶۹)، از پنجره‌های زندگانی، تهران: آگاه.
  - ۲۰ مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۸۰)، غزلیات شمس، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۱ Ray, yveline, (1996) memoire, oubliette, nostalgiaen thrapie: va demander a mammy, elle te recontera, Journal-Article.



## بررسی جلوه‌های نمادین طبیعت در اشعار محمدرضا شفیعی کدکنی

هنگامه زال‌نژاد<sup>۱</sup>

فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس

دکتر احمد کریمی<sup>۲</sup>

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس

(تاریخ دریافت: ۹۵// تاریخ پذیرش: ۹۵//)

### چکیده

طبیعت، نماد و نمادهای طبیعی در اشعار پیشینیان رواج داشته و کم یا بیش در شعر شاعران معاصر نیز یکی از آرایه‌های مهم شعری محسوب می‌شود. شفیعی نیز از شاعران سمبلیک و نمادپرداز طبیعی است. نماد در شعر شفیعی در خدمت واژه، مضمون، معنا و اجتماع است. نمادهای شفیعی خاستگاه‌های ملی-میهنی، مذهبی و طبیعی دارند که برجسته‌ترین آنها، طبیعی است. تمثیلی بودن نمادها به شکلی نمادین از شاخصه‌های شعری اوست. او فقط به توصیف مبادرت نمی‌کند بلکه توصیف طبیعت را با حالات و افکار انسان آمیخته سپس در جلوه‌های سمبل بروز می‌دهد. از این رو در این پژوهش، از میان آثار او، دو مجموعه شعری اعم از «آینه‌ای برای صداها» و «هزاره دوم آهوی کوهی»، مورد مذاقه و نقد و بررسی قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: نماد، جلوه‌های طبیعت، سمبولیسم، شفیعی کدکنی، شعر.

---

<sup>۱</sup>. [Hengamezalnejad@yahoo.com](mailto:Hengamezalnejad@yahoo.com).

<sup>۲</sup>. [Ahmad\\_Karimi\\_1349@yahoo.com](mailto:Ahmad_Karimi_1349@yahoo.com).

## مقدمه

طبیعت همیشه و در همه حال وجود دارد و شاعران با نگاه زیبا اندیش خود آن را به طرزی بسیار شگرف در اشعارشان متبلور می‌سازند. «به وصف زیبایی‌های طبیعت پرداخته‌اند: از بهار و خزان، از دمیدن آفتاب و فرو افتادن پرده شب و جلوه‌گری ستارگان، از نقش و نگار بهار یا رنگ‌آمیزی خزان، توصیف‌های بدیع گسترده‌اند و به نحوی شاعر و انفعالات روح خود را بیرون ریخته و یا از تخیلات و آرزوهای خود دم زده‌اند.»

(دشتی، ۱۳۸۱: ۱۵۵)

و ادبیات فارسی مهم‌ترین بستر فرهنگی در طبیعت ستایی و تقدیس طبیعت است و نمادپردازی مرتبه‌اعلای خلاقیت ادبی است. نماد (سمبل)، معرف چیزی مبهم، ناشناخته یا پنهان از ماست، «نمادها رازهای ناخودآگاه را آشکار می‌کنند و به سوی پنهان‌ترین خاستگاه کنش می‌رانند، و در را بر اوج، ناشناخته و بی‌نهایت می‌گشایند. نمادهای شاعرانه همواره تجسم و تبلور رازهای ناخودآگاه فردی و جمعی هر قوم و تمدنی است.» (زمردی، ۱۳۸۲: ۱۵) بنابراین یک کلمه یا یک شکل وقتی سمبلیک تلقی می‌شود که به چیزی بیش از معنی آشکار و مستقیم خود دلالت کند. نمادها بیان‌های چند معنایی هستند که ما را به معانی پیچیده و قلمرو هرمنوتیک هدایت می‌کنند. سخن نمادین ابهام‌آلود است و در آن نوعی سرکشی از صراحت نهفته است و طبیعت از مفاهیمی است که از نخستین طلیعه‌های شعر دری، وجه غالب آن شمرده می‌شد که از زمان فردوسی، فرخی، منوچهری و ... به تدریج از حالت وصف ساده به سوی استعاره‌های پیچیده میل می‌کند و سرانجام در شعر شاعر خراسانی، م. سرشک، تبدیل به نماد می‌شود با زیبایی دل‌انگیزی برای بیان سخنان ناگفته شاعر در دوره خوفناک زمانش یاریگر می‌شود. طبیعت از همان آغاز، ذهن بشر را به چالش و تفکر درباره چیستی و چگونگی خود واداشته است و برخی شاعران معاصر همچون م. سرشک، با بهره‌گیری از طبیعت، اشعاری زیبا در قالبی کنایی و نمادین می‌آفرینند و از این طریق سخن و هدف خود را به گوش هوش همگان می‌رسانند.

م. سرشک، از شاعران بزرگ پس از مشروطه ایران است که اندیشه‌های اجتماعی و موضوعاتی همچو آزادی، آزادی خواهی و استبداد ستیزی از آرمان‌های او بوده و حجم

کثیری از اشعار وی را در بر گرفته است، تجربه شخصی و بحران‌های بزرگ اجتماعی-سیاسی سرزمینش و نیز اساطیر بر جای مانده از فرهنگ و تمدنش را با نگاهی عمیق و ظریف، به هم می‌آمیزد و حاصل آن اشعاری می‌شود که هم از گذشته سرزمینش می‌گوید و هم تاریخ معاصر کشورش را با نگاهی تیزبینانه در قالب و پوشش نمادین و کنایی به شعر تبدیل می‌کند و زبان به کار گرفته در اشعارش را با گره خوردگی با طبیعت اطرافش به هم می‌آمیزد تا هم وطنانش را با این شیوه بیان، نسبت به صیانت میراث جاودان خود بیگاهاند و به جنبش وادارد.

### ۱. تعریف واژه نماد:

سمبل را در فارسی، رمز، مظهر و نماد گویند. کلمه سمبل، از نظر لغوی مترادفاتی چون «Sign»، «Signal» و «Sympton» دارد که به معنی نشانه، علامت و نشان به کار می‌رود. (پورنامداریان، ۱۳۸۹: ۷)

«وقتی اندیشه‌ای نتواند موضوعی را سامان دهد، یا انسان تنها آن را پیش بینی یا احساس کند نماد اصیل آشکار می‌شود.» (یونگ، ۱۳۸۷: ۱۵) نماد یک اصطلاح است، اصطلاحی که بار معنایی آن بسیار فراتر از معنای قراردادی و روزمره‌اش است. بیانی نمادین ترجمان کوشش انسان است برای پیدا کردن و مادیت بخشیدن به سرنوشتی که از ورای تاریکی‌هایی که احاطه‌اش کرده است، می‌گریزد. (همان، ۱۸) حقایق و وقایع بی‌شماری که در ماورای درک و فهم بشر قرار دارند او را وادار ساخته تا برای ابراز اندیشه‌ها و مفاهیمی که بیان و فهم و توصیف کلامی آنها مشکل بوده است، نظام‌هایی از علامت‌های مختلف بیافریند تا درک آن بیان نشدنی‌ها آسان‌تر گردد. نمادگرایی در شعر معاصر ایران، از حدود سال (۱۳۱۶)، با شعر «قنوس» نیما آغاز شد او شاعر رمانتیک و متأثر از اواسط قرن نوزدهم فرانسه بود، ولی از سال‌های (۱۳۱۶) با آفرینش «قنوس»، «پادشاه فتح»، «مرغ آمین»، «کار شب پا»، به قلمرو شعر سمبولیک پا گذاشت و از رمانتیسم به سمبولیسم گرایید. سمبولیسم ایرانی معاصر، گرایش شدیدی به وقایع اجتماعی دارد، و به تعهد و التزام اجتماعی-سیاسی پایبند است، به طوری که در شعر نمادین معاصر، آمال و آلام مردم در شعر شاعران منعکس می‌شود. اغلب نمادهای شعر معاصر، شخصی و ابداع

خود شاعرند همچون شفیعی کدکنی که بسیاری از نمادهای اشعارش، ابداع خودش است (کوهبید، زن نیشابور، قوم تاتار، سرو کاشمر، کبوتر، خوک، فنچ، گون، قناری، صنوبر و ...). طبیعت در نگاه م. سرشک زبانی رمز آلود دارد که که با آن می‌تواند همه ناگفته‌هایش را برای آگاهانند هموطنانش به کار گیرد و در عصر حصار گرفته و خفقان بار زمانش، این گونه سرزمینش را از نابودی در چنگال اهریمن زمان حفظ کند و به همه پدیده‌های طبیعی اطرافش قدرت ماورایی می‌بخشد و آنها را از حالت طبیعی صرف، خارج می‌کند و با نگرشی جدید، آنان را وسیله‌ای برای بیان ناگفته‌هایش می‌سازد.

## ۲. خاستگاه نماد

۱-۲. طبیعت: شاعر پدیده‌های طبیعی مانند؛ سنگ، گل، ماه، دریا، درخت، ستاره و ... را به کار می‌گیرد تا به مفهوم نامحسوسی که در ذهن دارد تجسم بخشد، مانند؛ «کوهبید»، در شعر شفیعی کدکنی. کاربرد این نوع نماد در شعر م. سرشک بسامد بسیار بالایی دارد.

۲-۲. آیین‌های ملی و اساطیری: هر قومی برای بیان نگرش‌های اساطیری خود، نمادهای ویژه‌ای دارد که برخاسته از بطن تجربه‌های آیینی، تاریخی و سنتی آن قوم است و نزد همه افراد آن قوم، مفهوم مشترکی دارد، مانند؛ گل سرخ در ایران به مفهوم شهادت و رستم، اسفندیار، کاووس و ... از نمادهای اساطیری در شعر فارسی محسوب می‌شوند.

۳-۲. دین و مذهب: نمادهایی که در میان پیروان یک آیین و مذهب پذیرفته شده‌اند مانند؛ واژه‌های حجرالاسود، زمزم، تسبیح، کربلا و ... که این واژه‌ها در میان پیروان اسلام دارای مفاهیم خاصی هستند. (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۹۲)

م. سرشک با طبیعت‌گرایی توصیفی و تأویلی، همچو گزارشگری است که آنچه را که خود دیده است، علاوه بر توصیف اجزای طبیعت اطرافش، تزیینانه ویژگی‌هایش را بررسی می‌کند و آن چنان با طبیعت می‌آمیزد که خود را جزئی از آن می‌پندارد و به گونه‌ای تأویلی یعنی بیان و تفسیر با آن رو در رو می‌شود (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۴۵)، همان‌گونه که در اشعارش طبیعت بی‌جان را با صنعت تشخیص (Personification) مورد خطاب قرار می‌دهد. از این رو، در این جستار سعی نگارنده بر آن است تا به بررسی جلوه‌های نمادین طبیعت و علت آن در اشعار م. سرشک پردازد و این مقاله پاسخی است به دو فرضیه ذیل؛

الف) نمادهای طبیعی با رنگ اساطیری در اشعار م. سرشک بیش از دیگر نمادها به چشم می‌خورد.

ب) علت به‌کارگیری نمادها در اشعار م. سرشک، نوعی تحلیل اوضاع اجتماعی در زیر پرده نمادگرایی است.

### پیشینه‌ی تحقیق

۱- اقبادی، حسینعلی (۱۳۸۹)، آیین‌آینه: سیر تحول نمادپردازی در فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.

۲- پورنامداریان، تقی (۱۳۶۷)، رمز و داستان‌های رمز پردازی در ادب فارسی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.

۳- درآمدی در نمادپردازی در ادبیات، محمدرضا صرفی، (عضوهیئت علمی دانشگاه کرمان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، مجله‌ی فرهنگ، پاییز و تابستان ۱۳۸۴).

۴- نماد از دیدگاه ابهام (تحلیل عناصر بلاغی نمادگونه در شعر معاصر فارسی)، دکتر محمدرضا یوسفی (دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم) و صدیقه رسولیان (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا)، فصلنامه‌ی پژوهشی دانشگاه اصفهان (فنون ادبی)، پاییز و زمستان ۹۲.

۵- نمادپردازی در چند شاعر شعر نو و مقایسه آنها باهم، محسن ذوالفقاری (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک)، حجت الله امیرعلی (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک)، فصلنامه‌ی علمی پژوهشی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهارادب)، بهار ۹۲.

۶- عناصر طبیعی در اشعار شفیعی کدکنی از منظر روانشناسی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد بهاره به‌نیا، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بیرجند - شهریور ۱۳۹۲.

۷- رمزهای پایداری و جاودانگی در اشعار شفیعی کدکنی - رحمان ذبیحی - عضو هیأت علمی دانشگاه ایلام - فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه گلستان. بهار ۹۲.

### اهداف تحقیق:

مطالبی که در این مقاله به آن اشاره شد، روشن می‌سازد که ما برای درک بهتر جهان اطرافمان و آشنایی هر چه بیشتر با طرز فکر، شخصیت، حالت درونی و شناخت عمیق‌تر ذهن انسان، نیاز به بررسی دقیق‌تر زبانی که شخص به‌کار می‌برد و بهره‌گیری از علوم روانشناسی و ادبیات داریم. پژوهش حاضر می‌تواند به محققان در این زمینه کمک کند تا با جنبه‌های روانشناختی زبانی که با آن صحبت می‌کنند بیشتر آشنا شده و کارکرد ناخودآگاه ذهن که در پیدایش واژگانی چون نمادها نقش مهمی دارند را بشناسند و رابطه‌ی بین واژگان و ذهن و تفکر را بهتر درک کنند. به دلیل تأثیر شیوه‌ی تفکر، حالت درونی و ناخودآگاه ذهن شخص در اثری که می‌آفریند و باور به اینکه بررسی رابطه‌ی بین این دو، شناخت بهتر و دقیق‌تری از انسان و زبان به‌دست می‌دهد. ما در این پژوهش برآنیم تا به بررسی میزان کاربرد و بسامد جلوه‌های طبیعت و رنگ‌ها که معمولاً در قالب نماد در شعرهای شفیعی کدکنی به‌کار رفته‌اند، مشخص سازیم. در مجموع، کدام یک از عناصر در شعر او بیشتر به‌کار رفته‌اند و به همراه نمودارها و جدول‌ها به تحلیل آنها پرداخته و با توجه به نوع شخصیت، شیوه‌ی زندگی و افکار شاعر و کاربرد این عناصر، ارتباط بین آنها را دریافته و تأثیر ذهن و زبان بر هم را بررسی نماییم.

عناصر طبیعی، جزء جدایی‌ناپذیر شعرهای شفیعی کدکنی هستند و او همواره برای بیان افکار و مفاهیم مورد نظر خود به این واژگان پناه می‌برد. گویی، آنها را مناسب‌ترین گزینه برای بیان مقصود خویش می‌یابد.

در دو دفتر شعر او یعنی «آینه‌ای برای صداها و هزاره‌ی دوم آهوی کوهی» نمونه‌های فراوانی از این دست دیده می‌شود. از این‌رو شعرهای او برای اهداف مورد نظر تحقیق مناسب به نظر می‌رسند.

به این ترتیب، هدف بر آن است تا با تحلیل و بررسی عناصر طبیعی در سروده‌های شاعر که اغلب در قالب نماد ظاهر شده‌اند، به تصویری از ذهن، افکار و ناخودآگاه او دست یافته و مقصودش را از پس نمادها بیرون کشیده به مفاهیم ذهنی شاعر مورد نظر از طریق واژگانی که به‌کار می‌برد نزدیک‌تر شده و نقشی از آن را در بستر عناصر طبیعی به‌کار



رفته در شعر شفیعی کدکنی تصویر کنیم، بدون آنکه تأکیدی بر صحت صددرصدی فرضیه‌ها داشته باشیم.

### ۳. نقد و بررسی جلوه‌های نمادین طبیعت در اشعار م. سرشک:

۳-۱. آب (Water): زندگی بخش و نیرو بخش و مصفاست و نماد باروری-خلوص-حکمت-برکت و فضیلت است. وسیله طهارت آیینی است. نماد جهانی حاصلخیزی و باروری است. نماد زندگی و پاکی است. (شوالیه، ۱۳۷۹: ۱۵/۱)

یکی از چهار عنصر اصلی است که نزد ایرانیان مقدس و ایزدی به‌شمار می‌رفته‌اند. معنی نمادین آب در سه مضمون چشمه حیات، وسیله تزکیه و مرکز حیات دوباره خلاصه می‌شود. نماد مرگ و زندگی. (یاحقی، ۱۳۷۸: ۳)

\* دورها: دور و نزدیک ها: گم/ ابرها: پاره پاره، رها، محو/ آب سرگرم آینه

داری. (آینه، ۱۳۷۶: ۳۵۳)

آب: نماد صفا و روشنی.

بخش عمده‌ای از ذهنیت م. سرشک به طبیعت‌گرایی یا حتی طبیعت ستایی او مربوط می‌شود. مفاهیم مختلف را در طبیعت و جلوه‌های آن به‌کار می‌گیرد و برای بیان مفاهیم بلندی چون آزادی از ابزار و عناصر طبیعت استفاده می‌کند. آب در این جا همچون انسانی است که کار آینه‌داری را انجام می‌دهد. توصیفی از سال (۱۳۵۶) است که همگان در بحبوحه دلاوری‌های مردان بزرگ و مبارز و همیشه در صحنه وطن و حوادث پرآشوب زمان به سر می‌برند. باغ و دشت (ایران) در آغاز بهار آزادی است و شاعر تصویری از جلوه‌های مختلف طبیعت را از آب، باران، جوی، ابر، باد، باغ، مرغایان و... همه را به تصویر می‌کشد و با نگاهی به انقلاب که در مرحله پیروزی است، همگان، حتی تمام عناصر و جلوه‌های طبیعت در تکاپوی رسیدن به بهار آزادی و طبیعتند و اکنون آب با صفا و روشن و زلال وظیفه آینه‌داری را بر عهده گرفته است تا طبیعت زیبا خود را در آبی آب بنگرد. شاعر توصیفی از همه اجزای طبیعت و همه افراد وطن می‌کند که چگونه همگان متحد برای آغاز این آزادی و در تکاپو هستند. آب‌های زلال در همه جوی‌ها روانند و

خزه‌ها در آن روییده‌اند و مرغابیان در حال فرار (ظالمان حکومت که همچون مرغابیان سیاه پوشند). شاخه‌های درختان در باد به حرکت و رقص در آمده‌اند و به شادی استقبال بهار می‌روند.

و نیز ر.ک به صص: ۹۵، ۱۸۳، ۳۷۶، ۴۰۴، ۴۲۰، ۴۷۵ و ۴۹۳ که در همه اینها آب، نماد جاودانگی و ماندگاری، پایداری، جان بخشی و حیات، زندگی و عمر در حال گذر(در جریان همچو آب)، صفا و روشنی می‌باشد.

۲-۳. آتش (Fire): یکی از عناصر مقدّس و مورد ستایش نزد ایرانیان باستان است. مثل آب نماد تزکیه و باززایی، نماد نور و حقیقت، شعله آتش نماد باروری، نشان مرگ و باززایی و تطهیر با آب و آتش. (شوالیه، ۱۳۷۹: ۶۹/۱)

\* من در آن بشکوه و طرفه شارسان دور / شهسوار رخس رویین غرور خویشتن بودم / باختر سو تاختگاهم: دشتهای روم / مرز خاور سوی فرمانم: دیار چین / شعله می زد در نگاهم آتش زردشت / تازیانه می زدم مغرور بر دریا / با شکوه شوکت دیرین. (آیین، ۱۳۷۶: ۱۱۰)

آتش زردشت: آتش مقدّس، آتش آیینی ایران زمین، نور مقدّس و حقیقت. م. سرشک در این شعر با انتقادی زیرکانه از نابسامانی‌های جامعه زمان خود، با پلی به گذشته، فر و شکوه و عظمت گذشته ایران را با زیبایی هر چه تمام تر به نمایش گذاشته است. او معتقد است که تمدن غرب تا شهر نور و خورشید و آزادی پیش رفت ولی ما که قافله سالار کاروان بشر بودیم به خواب عمیق فرو رفتیم و عقب ماندیم. آتش در شعر م. سرشک نماد نور و روشنایی، آزادی و رهایی، راهنمای راه و روشنگر، تزکیه و باززایی، نور و حقیقت درون، نمادی از ظلم و استبداد، ایران در حال سوختن در حکومت مستبد و آتشین زمان و نیز ترکیباتی که با آتش می‌سازد به مفاهیم مختلف در شعرش می‌آید، همچون؛ (آب آتشین: شراب سرخ شهادت، خون شهیدان عاشق وطن)، (آتش مقدّس: آتش آیینی ایرانیان و آتش زردشت، نور حقیقت)، (آتشگه خاموش: سرزمین مقدّس ایران که در زمان شاعر گرفتار ظلمت و تباهی طاغوت بود).

و نیز ر. ک به صص: ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۲۶، ۳۲۷، ۴۰۴ از کتاب آینه و نیز کتاب هزاره ص ۹۷.

### ۳-۳. البرز Harburz

بنابر اساطیر ایرانی، نخست البرز کوه سر از خاک در آورد و سپس سایر کوه‌ها از ریشه و بنیان آن پدید آمدند. البرز (بُرز) در شعر فارسی، به خصوص به‌عنوان محل طلوع خورشید و مظهر عظمت و محل جاری شدن رود به‌کار رفته است. (یاحقی، ۱۳۷۸: ۱۵۲)

\* گفته بودی گاه سختی‌ها، / در حصار شور بختی‌ها، / پر تو در آتش اندازم به یاری خوانمت باری، / اینک اینجا شعله‌ای بر جا نمانده در سیاهی‌ها / تا پرت در آتش اندازم / و به یاری خوانمت / با چتر طاووسان مست آرزوی خویش، / از نهانگاه ستیغ ابر پوش تیره البرز / یا حریر راز بفت قصه‌های دور. (آینه، ۱۳۷۶: ۱۱۵)

البرز: نماد ایران و سرزمین مملو در تاریکی و ظلمت و سیاهی عظیم. شاعر در این شعر (سیمرغ)، که پرنده عظیم و قدرتمندی که در حوادث و مشکلات به یاری فراخوانده می‌شد را به یاری می‌طلبد و می‌گوید: به سرزمین سیاه ما بیا و ما را از حصار این شوربختی‌ها برهان، زیرا خودت گفته بودی که هرگاه پرت را بسوزانیم از شکاد قله‌های عظیم البرز کوه، به سوی ما خواهی آمد، اینک آن زمان فرا رسیده است و ما همگی منتظر تو هستیم، با توجه به سال سروده شدن این شعر (۱۳۴۲)، که همه سرزمین مقدس‌مان غرق در خفقان و تیرگی حکومت مستبد زمان به سر می‌برد، شاعر سیمرغ ناجی را مورد خطاب قرار می‌دهد و از او یآوری می‌خواهد همان‌گونه که خودش چنین وعده‌ای را به آنان داده بود، و چون ایران با شکوهش را این چنین محو در چنگال خون آشامان زمان می‌بیند، پرنده عظیم دلاور و ناجی این سرزمین را به یاری می‌خواند.

۳-۴. باد (Wind): مترادف با نفحه (بوی خوش) است. مترادف با روح و جوهر روحی از مبدأ الهی. نماد بی‌ثباتی، ناپایداری و بی‌استحکامی (به دلیل انقلاب درونی‌اش) است. (شوالیه، ۱۳۷۹: ۶/۲)

\*ای باد! ای صبورترین سالک طریق! / ای خضر ناشناس، / که گاهی به شاخ بید، /  
گاهی به موج برکه و گاهی به خواب گرد؛ / «یدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی.»  
(آئینه، ۱۳۷۶: ۱۹۰)

باد: نماد بهترین شاهد، پیک ایزد، مظهر حیات و باران و رمز ناجی.  
شاعر خطاب به باد که او را خوب‌ترین شاهد می‌شمارد که در این روزگار تلخ و سیاه،  
همه چیز را می‌بیند و می‌داند، شاعر از او پیغام شادی می‌خواهد که بیاید و با پیغام سعادت  
برای این سرزمین، آنان را از خیل ملخ‌های روزگار رهایی دهد. می‌گوید: ای خضر و ای  
راهنمای ما که گاه می‌آیی و ما را دلشاد می‌کنی و گاه در بحبوحه این حوادث تلخ و  
مشکلات زیاد، نیستی و ما احساس تنهایی زیاد می‌کنیم، بیا و دردهایمان را تسکین باش.  
تضمینی از شعر سعدی است:

دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی      بازار خویش و آتش ما تیز می‌کنی  
(سعدی، ۱۳۷۷: ۶۷)

و نیز ر. ک به صص: ۱۱۵، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۳۶، ۲۳۰، ۲۵۸، ۳۲۱، ۳۳۶،  
۳۶۶، ۳۷۵، ۳۸۶، ۵۰۸ از کتاب آئینه و صص: ۶۹، ۱۵۲، ۱۳۷، ۲۱۳، ۳۴۱، ۴۹۴ از کتاب  
هزاره.

باد در شعر م. سرشک، نماد محرم راز، ویرانگر، مظهر حیات و باران و رمز ناجی،  
بهترین شاهد، جاودانگی و حیات، همیشگی بودن ارکان طبیعت، بنیان و اساس طبیعت و  
حیات، پایداری، قاصد و پیام‌آور شادی است.

**۳-۵. باران (Rain):** آفرینش مادی از باران به وجود آمد. باران در سراسر جهان، باران  
نماد اثرات آسمانی بر روی زمین و عامل بارور کننده است و زمین از آن حاصلخیز  
می‌شود. نشانه رحمت و حکمت. در عرفان اسلامی: خداوند با هر قطره باران، فرشته ایی  
فرو می‌فرستد. (شوالیه، ۱۳۷۹: ۱۷/۲)

\* در خلوت بامدادی باران / بیداری روشن خروس صبح / خواب خوش قریه را /  
سلامی داد. (آئینه، ۱۳۷۶: ۱۹۲)

باران: نماد باروری، رحمت و تبرک الهی.

در شعر شفیعی نیز نماد تازگی و طراوت و شویندگی، پاکی و عالم قدس است و گاه نمادی از بی رحمی و گستاخی و ویرانگری می‌آید و گاه حیات‌بخش است. در این جا پیام‌آور نشاط و شادابی و باروری است. باران برای شاعر خراسان که با کویر و در کویر زیسته است، قطعاً می‌تواند نماد حیات‌بخشی باشد و نیز او با باران طراوتی به روح خود می‌دهد در آن روزگار غمبار ظلمت. و نیز نماد رحمت الهی، غم‌زدا، آرامش‌بخش، و گاه اشاره به حوادث دهشتبار زمان طاغوت که همچون باران تند و وحشتناک بر مردم بی‌گناه می‌بارید و ایجاد رعب می‌کرد، می‌آید.

۳-۶. باغ (Garden): نماد بهشت زمینی. مرکز کیهان. نشانه بهشت آسمانی. دارای مختصات شیبه به واحه و جزیره از جمله: طراوت. سایه و پناهگاه. در قرآن حقیقت غایی و سعادت ابدی به باغ تشبیه شده است و در عالم آخرت محلی است برای برگزیدگان. (شوالیه، ۱۳۷۹: ۲/ ۴۱)

\* بی پشت و پناهند تذروان و هزاران / ای باغ تذروان و هزاران که تو بودی.

(آئینه، ۱۳۷۶: ۹۰)

باغ: ایران مقدّس و همیشه سبز، دشت، طبیعت لطیف و با طراوت و مایه آرامش. شاعر در این شعر (از مرثیه‌های سرو کاشمر)، سرو کاشمر را می‌ستاید و آنرا مایه درخشش و زیبایی همه دشت‌های این سرزمین پاک و اهورایی می‌داند و نیز مایه آرامش و افتخار همه مردم ایران، مایه آرامش تذروان و هزاران باغ و سرزمین که جایگاهشان بر آن درخت مقدّس است.

م. سرشک با گستردگی نگاهش به فرهنگ و تمدن اصیل ایران و میراث تاریخی و ادبی کهن ایران زمین و افتخارات آن، با دیدی وسیع، همه را در آثارش متبلور می‌کند و این‌گونه است که، سرو کاشمر مقدّس ایرانش را می‌ستاید. باغ، در شعر م. سرشک، نماد از سرزمین ایران و نمادی از آزادی است.

۳-۷. برف (Snow): جوهر برف و باران، آب است و ابزار آن، باد و مه و ابر. در عقاید

ایرانی بر خلاف باران، برف و زمستان پربرف، اهریمنی است. برف از امتزاج باد و طبع عناصر است: آنگاه که باد سردی دارد، برف می‌بارد. (قلی‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۲۸)

\* چه بگویم که دل افسردگی‌ات / از میان برخیزد؟ / نقس گرم گوزن کوهی، / چه تواند کردن؟ / سردی برف شبانگاهان را، / که پر افشانده به دشت و دامن؟  
( آینه، ۱۳۷۶: ۱۹۴ )

برف: نماد استبداد، سلسله سرمای استبداد، پوشاننده، نماد زمستان و نماد اهریمن. برف سرد و ظالمانه استبداد زمان که همه دشت و دمن (کشور) را در سرمای خود پوشانده است. شاعر از اجتماع خفقان آلود خود می‌سراید آن هم با آمیختگی به عناصر طبیعت و نیز با ایجاز شگفت بیانش، مفهومی بزرگ را به منصه ظهور می‌رساند. از برف سپید می‌گوید و استبداد سیاه و در ترکیبی شاعرانه مفاهیمی اجتماعی را از آن میان به تصویر می‌کشد و نیز در شعر م. سرشک به مفهوم استبداد سرد و زمستانی طاغوت و پوشاننده همه سعادت‌ها و خوشبختی‌ها. اهریمن زمان به‌کار رفته است.

۳-۸. خاک (Dirt): خاک به همان نسبت که نماد آفرینش و خلقت انسان به شمار می‌رود، همان‌گونه نیز نماد گور و مرگ او محسوب می‌شود. از خاک با صفت تیرگی یاد می‌شود برخلاف آب که با صفت روشنی همراه است. خاک مانند آب، آتش و باد، یکی از چهار عناصر اربعه است که در روایات ایرانی از آنها تحت عنوان امهات سفلی (مادران فرودین) یاد شده است، که از آمیزش چهار عنصر (مادران) با هفت آسمان (پدران) هستی ترکیب و آفرینش یافته است و در پی آن، موالید ثلاث (جماد، نبات، حیوان) به وجود آمده‌اند. و گاه نماد تواضع و فروتنی است. (زمردی، ۱۳۸۲: ۱۰۲-۱۴۲)

\* مرغان پر گشوده طوفان که روز مرگ / دریا و موج و صخره برایشان گریستند / می‌گفتی، ای عزیز! «سترون شده ست خاک» / اینک ببین برابر چشم تو چیستند: / هر صبح و شب به غارت طوفان روند و باز، / باز، آخرین شقایقان این باغ نیستند.  
( آینه، ۱۳۷۶: ۳۸۸ )

خاک: نماد زایش و پرورش.

در اینجا به مفهوم عقیم شدن خاک است که گویی دیگر هیچ بذری را در خود پرورش نمی‌دهد و هیچ جوانی را نمی‌پرورد و خاصیت پروردگی خود را از دست داده است. شهیدانی که تا پای جان دلاوری و شجاعت کردند، حتی دریا و صخره و موج‌ها بر ایشان

گریستند، این مبارزان نستوه در رهایی وطن از چنگال ظلم و استبداد زمان که تا پای جان از خود و خون خود گذشتند در رسیدن به این آرمان طلایی و هر چند که دلاورانه جان نثار کردند، اما زمین از وجودشان خالی نمی‌شود و مبارزان دیگری راه آنان را ادامه خواهند داد و پرچم نبرد و ستیز و استبداد و خودکامگی، هیچ‌گاه بر زمین نمی‌ماند. غزلی که در یاد شهیدان وطن و آنان که تن به تیرگی استبداد ندادند و چون آذرخش، اندیشه‌ها را روشنی بخشیدند: با آرمان‌های خود زیستند و در این راه به شهادت رسیدند و مثل مرغ طوفان، ترسی از حوادث زمانه و تبعات آن نداشتند. شعری است از دل نمادهای اجتماعی-سیاسی، با تأثر شاعرانه.

و نیز در شعر م. سرشک نماد فراگیری و وسعت، گستردگی و پروردگی، زایش و پرورش، ناپاکی جسم خاکی در برابر روح پاک، نماد آفرینش و زایش، پرورش و تواضع آمده است.

۳-۹. **درخت (Tree):** دار، شجر، شجره (عربی)، نماد زندگی است به دلیل تغییر دائمی خود و با عروجش به آسمان، مظهر قائمیت است. برهنه شدن هر سالش از برگ و دوباره برگدار شدنش نشانه مرگ و باززایی آنست. نماد باروری. منبع زندگی. پویایی زندگی. دور مرگ و بازگشت به زندگی. (شوالیه، ۱۳۷۹: ۲۰۰/۳)

\* **هیچ در آینه حیرت نگاهان اسیر دژ/ نیست جز پرهیب دیوان و/ نهیب خیل جادو زاد/ زینهار ازین طلسم هفت بند آب و آینه/ و درخت جادویی بنیاد.**  
(آینه، ۱۳۷۶: ۱۱۹)

درخت: راسخ و استوار، محکم و مقتدر و استبداد. درختی که بنیادش براساس جادو بنا شده باشد و راسخ و استوار است و ریشه دوانده، این استبداد و قدرت ظالم و حاکم زمان، همچو درختی استوار و تنومند در ایران ریشه دوانده و از نسلی به نسل دیگر خود منتقل می‌شود و از پدر به پسر به ارث می‌رسد. اظهار ناراحتی شاعر و همه مردم بی‌دفاع ایران از طولانی شدن ظلمت وارد به آنان توسط رژیم سیاه طاغوت که گویی قصد نابودی و رفتن ندارند و از یکی به دیگری به میراث می‌رسد و بنیادش جادوانه است که همچنان استوار می‌نمایاند.

و نیز در شعر م. سرشک نماد مبارزی نستوه و نماد دکتر مصدق (که در صحنه‌های سیاسی - اقتصادی کشور همچون مهره‌ای عظیم درخشید) آمده است و ترکیباتی همچون (درخت خشک کجی؛ نماد ظلم و ستم استبداد زمان) و (درخت گل کاغذین؛ طاغوت، استبداد ظاهر نما، حکومت دروغین و بی پایه و اساس و متزلزل زمان) آمده است.

۳-۱۰. **دماوند (Damavand):** دماوند یا دناوند (دمه و دود و بخار به مناسبت آتشفشان)، بلندترین قله سلسله جبال البرز که بنابر برخی روایات، فریدون ضحاک را در آنجا زندانی نمود که هم اکنون در بند است.

\* باران شبگیر اسفند / شسته حریر هوا را / در آبی بی کرائش / بینی همه دورها را /  
بر کرده سر از کرانه / آن سو دماوند بشکوه / آن مشعل جاودانه / مانند آرش که جان را /  
در تیر هشت و رها کرد... ( هزاره، ۱۳۷۶: ۳۷۰)

دماوند: نماد استواری، شکوه، صلابت، ایران و مبارزان دلاور.

در این شعر (سلامی به دماوند)، شاعر می‌گوید: باران اسفند آمده و همه جا را روشن ساخته و همه تیرگی‌ها و غبارها را از آسمان زندگی مردم وطن زدوده و زلالت و نور و روشنی را آشکار کرده است. به طوری که دماوند استوار و با صلابت که همچون مشعلی پر فروغ و جاودانه بر فراز آسمان ایران ایستاده است را به خوبی نمایان نموده، دماوندی که مانند آرش دلاور در دفاع از مرز این سرزمین اهورایی خود، با تمام جان خود در این راه فداکاری نموده است. شاعر چون در غربت و دور از وطن است این شعر را می‌سراید و می‌گوید: از دور دست‌های مرز پر گوهرم، بر آن و دماوند همیشه استوارش سلام می‌فرستم و این شکوفه جاودانه را هیچ‌گاه از یاد نخواهم برد و آنرا به نیکی می‌ستاید. و در شعر م. سرشک، نماد صلابت و بلندی، بزرگی و تشخص است.

۳-۱۱. **طوفان (Storm):** در کتاب مقدس، به هم مداخله الهی و به‌خصوص خشم خداوند تعبیر شده است. به معنی فرود آمدن بلایی برای انتقام. یادآور جلال و قدرت الهی. نماد مظهر الهی. قدرت مطلق و رعب‌آور. اگر کولاک را شروع یک ظهور بدانیم، طوفان مظهر خشم الهی و حتی کیفر خداوندی است.

(شوالیه، ۱۳۷۹: ۴/۲۲۸)



\* آن عاشقان شرزه، که با شب نزیستند / رفتند و شهر خفته ندانست کیستند /... / هر صبح و شب به غارت طوفان روند و باز، / باز، آخرین شقایق این باغ نیستند.

(آینه، ۳۸۸)

طوفان: استبداد، حکومت ظالم و حوادث تلخ حکومت ظالم بر مردم. این شعر (آن عاشقان شرزه)، غزلی نو و با شکل کامل شعری است که از دل نمادهای اجتماعی و سیاسی، اما از دل تأثر شاعرانه است. غزلی در یاد شهیدان وطن و آنان که تن به تیرگی استبداد ندادند و چون آذرخش، اندیشه‌ها را روشنی بخشیدند: با آرمان‌های خود زیستند و در این راه به شهادت رسیدند و مثل مرغ طوفان، ترسی از حوادث زمانه و تبعات آن نداشتند. به نظر شاعر، اگرچه این مبارزان در راه آرمانشان کشته شدند، زمین از وجودشان خالی نخواهد شد و مبارزان دیگری، راه آنان را ادامه خواهند داد. پرچم نبرد و ستیز و استبداد و خودکامگی، هیچ‌گاه بر زمین نمی‌ماند.

۱۲-۳. ابر (Cloud): ابر را وسیله به جامه در آمدن خداوند و مظهریت می‌دانند، نماد مسخ است به خاطر تغییر شکل دائمی‌اش، ابرهای باران ساز، نماد و سرچشمه باروری، باران مادی، وحی پیامبرانه و مظهریت. (شوالیه، ۱۳۷۹: ۳۲/۱)

\* ابر است و باران و باران؛ / پایان خواب زمستانی باغ، / آغاز بیداری جویباران. (آینه، ۱۳۷۶: ۲۵۶)

ابر: نماد مسخ و دگرگونی، لطافت و شادی و ظهور بهار. شاعر در این جا، مردم را به خیزش و فریاد فرا می‌خواند و در برابر رخدادهای اجتماعی موضع‌گیری می‌کند.

\* ابر بزرگ آمد و دیشب / بر کوه پیشه‌های شمالی / باران تند حادثه بارید.

(همان: ۳۸۹)

ابر بزرگ: نماد مسخ، دگرگونی و تغییری شگرف همراه با ترس. به زعم شاعر ابری بزرگ و وحشتناک در فضای ایران ظاهر شد و بارانی تند بارید و ایجاد حوادث عظیم و مهیبی در این دیار نمود (حکومت مستبد طاغوت که هر زمان ایجاد رعب و وحشت در دل‌های مردم بی‌گناه می‌کرد).

۱۳-۳. برگ (Sheet.Leaf): یکی از اجزای گیاهان آوندی که معمولاً سبز رنگ و پهن

و گاه پولک مانند یا سوزنی است. (انوری، ۱۳۸۳: ۱۵۹)

\* در زمانی که بر خاک / غلطید / از تگرگ سحرگاهی، / آن برگ، / زیر لب، / تند، /

با باد می‌گفت: / زنده بادا، / زندگانی، / مرگ بر مرگ! / مرگ بر مرگ!

(هزاره، ۱۳۷۶: ۴۶۳)

برگ: مبارز نستوه وطن.

شاعر تصویری از زندگی و مرگ یک مبارز دلاور می‌گوید که جوانمردانه می‌زید و جوانمردانه به شهادت می‌رسد، در تند باد حوادث تلخ روزگار خود و آنگاه زیر لب می‌گوید: زنده باد زندگانی و مرگ بر مرگ! زندگانی جاویدی که با کسب مقام بلند شهادت به آن نائل می‌شود و زیر بار یوغ استبداد ماندن و نیز تسلیم آنان بودن برایش مرگ است، از اینرو دلاورانه در راه اهداف پاک خود می‌جنگد ولو این که در تند باد حوادث از درخت جدا شود. و نیز گاهی نماد از خود شاعر است. (آیینه، ۳۸۶)

۱۴-۳. بیشه (Woods): نماد و نشانه خرد و علم فوق بشری. در برخی فرهنگ‌ها، بیشه

و چوب به الوهیت تخصیص یافته بود و نماد جایگاه رمزآمیز خدا بود. بیشه یا جنگل مقدس، مرکز زندگی است. نمادی مادرانه است. سرچشمه یک تجدید حیات.

(شوالیه، ۱۳۷۹: ۱۵۱/۲)

\* می‌رمند و / در نگاهشان پناه برده وحشت و جنون / می‌رمند خیل آهوان / سیلی

اژدها فش آمده / تا به هم زدم دو چشم / بر گذشته دیدمش ز زانوان / لحظه‌ای دگر /

بی‌گمان گرفته بیشه را / و ایستاده روی شانه‌های ارغوان. (هزاره، ۶۶)

بیشه: ایران، جای امن و راحت و آسایش.

شاعر فضای ظلمت باری را توصیف می‌کند که همگان از هم می‌رمند همچون آهوان رمنده و هراسان از صیاد، و می‌گوید: وحشت همه وجود مردم را فرا گرفته است زیرا همه این سرزمین را مصیبت‌های تلخ و سیاهی دستگاه حاکم فرا گرفته و سیلی اژدها سان بر مردم بارید که تا چشم بر هم زدیم، تا زانوهایمان را آب فرا گرفته بود و ما در حال غرق شدن در این حوادث تلخ تاریخ خود بودیم و در هیچ کجا، جای امنیت و آسایشی نمانده

بود، شاعر می‌گوید: من همه این تلخکامی‌هایمان را می‌نگارم تا کودکان فردا این یادگاری را بخوانند و تاریخ سرزمین خود را بدانند که چگونه اکنون آنان، بهاری را به آرامی و زیبایی به بهار دیگر می‌رسانند و بدانند که بزرگمردانی این بیشه سبز را با جان خود حفظ کردند و آنان نیز در پاسداری آن کوشا باشند.

۱۵-۳. تندر (Thunder): رعد (انوری، ۱۳۸۳: ۳۴۰)

\* آینه‌ای شدم، / آینه‌ای برای صداها. / فریاد آذرخش و گل سرخ، / و شیشه شهابی

تندر، / در من، / به رنگ مهممه جاری است. (آینه، ۱۳۷۶: ۴۶۶)

تندر: نماد استبداد و ظلمت.

م. سرشک، خود را همچون آینه‌ای می‌داند که قدرت دیدن و شنیدن دارد و همه چیز را می‌بیند و می‌شنود و قدرت درک بسیار بالایی دارد و آینه‌ای که همه اینها را می‌بیند و احساس تأثر می‌کند، فریاد و صداها، مهیب زمانه پر آشوب و مهممه. صدای استکبار و حکومت مستبد زمان که همچون آذرخش (برق و نور و آتش)، بر مردم می‌بارید و پرپر شدن گل‌های زیبای سرخ وطن (دلاور مردان تاریخ ایران) و رعد و غرش استبداد و شیشه اسبان را می‌بیند و می‌شنود، و نیز آذرخش و طوفان و تندر نمادی از حکومت مستبد، حوادث دلخراش و مصیبت بار استبداد بر مردم، ظلمت و ستم آمده است.

(هزاره، ۳۲۷)

۱۶-۳. جنگل (Forest): در مناطق گوناگون، جنگل بکر، یک حرم واقعی بوده است.

در عهد باستان، نماد زندگی بود. نشانه ربط و پیوند، واسط میان زمین و آسمان (جایی که ریشه‌های درخت در زمین فرو می‌رود و گنبد آسمان به نوک درخت وصل یا با آن مماس می‌شود). (شوالیه، ۱۳۷۹: ۴۵۴/۲)

\* همیشه دریا دریاست. / همیشه دریا طوفان دارد. / بگو! برای چه خاموشی! / بگو

جوان بودند، / جوانه‌های برومند جنگل خاموش. (آینه، ۱۳۷۶: ۲۹۸)

جنگل خاموش: ایران.

ایرانی که در بحبوحه ظلم و ستم است اما جوانانش ساکت و خاموشند و شاعر می‌گوید: ویژگی دریا، جوش و خروش و عظمت همیشگی آنست و خطاب به جوانان

برومند وطنش می‌کند که شما باید همچون دریا پر خروش باشید تا جوانه‌های این جنگل خاموش را رو به رشد و سر به فلک کشیدن آن گیاه و درخت برسانید.

۱۷-۳. جوی (Kennel): جویبار: جوی بزرگی که از به هم پیوستن جوی های کوچک به وجود می‌آید. (نهر، انوری، ۱۳۸۳: ۳۹۸)

\* آن سو، درخت تشنه لبی / برگ‌هایش را، / از تشنگی فشرده به هم - کرده گوشها، / تا بشنود ترانه جویی که خشک شد / اما دریغ زمزمه ای نیست. (آئینه، ۱۳۷۶: ۱۹۰)

جوی: امید، گشایش و رهایی از تنگنا.

درخت تشنه لب (همه مردان مبارز وطن)، و همگان در انتظار شنیدن ترانه امید و رهایی از جویباری که در اثر ناامیدی، خشکیده است، هستند، اما افسوس که هیچ زمزمه‌ای از هیچ جویباری در این زمان نمی‌آید و همگان افسرده و متأثرند. در این زمانه پرهیاهو که همه مردم این سرزمین از این خاموشی و ظلمت حاکم بر سرزمین خود خسته و نالاند و انتظار گشایشی دارند، قحطی شده است و روزنه‌ای بر امید نیست و همه منتظرند و نماد روشنی و زیبایی، زلالی و شفافیت ( آئینه، ۲۱۶) و روندگی، زندگی و جریان (همان: ۳۷۶) آمده است.

۱۸-۳. خزه (Duck weed. Algae): خزه، هر یک از گیاهان بی‌آوند که معمولاً در مناطق مرطوب و سایه‌دار، صخره‌ها یا بر تنه درختان می‌رویند. (انوری، ۱۳۸۳: ۴۸۵)

\* شوخ چشمی خزه / رودخانه را فریب می‌دهد که می‌روم / ولی نمی‌رود / سال‌ها و سال‌هاست. (هزاره، ۱۳۷۶: ۱۰۳)

خزه: حکومت ظالم طاغوت و زندگی راکد مردم ایران که سال‌ها دچار حوادث تلخ بودند.

شاعر از اینکه سال‌هاست که همه مردم وطنش گرفتار حوادث تلخ و ناخوشایند حکومت جبارشان می‌شوند و حکومتی ظلمانی که ظاهراً پابر جاست و استوار و همچون خزه رودخانه که در آب جاری است و لحظه‌ای در جریان آب جاری می‌شود و لحظه‌ای دیگر ساکن در گوشه آب می‌ماند، اکنون این سلسله ظلمت دچار تزلزل شده است و کاملاً

هویدا است که در حال نابودی و رفتن است اما باز هم شوخ چشمی و گستاخی می‌کند و پابرجاست، و زندگی مردم سال‌هاست که بی‌تغییر مثبت باقی مانده است، سبزه خزه که در آب رهاست اما ریشه‌اش در خاک محکم است و ظاهراً نشان می‌دهد که در حال رفتن و کنده شدن از خاک است اما همچنان سر جای خود ایستاده و باقی است و فقط ظاهراً در حال حرکت است همچون حکومت ظالم طاغوت که هر روز جایش را محکم‌تر می‌کرد، تا این که به همت جوانان غیور وطن و سخنان کوبنده بزرگ مرد تاریخ، سرانجام از ریشه بر کنده شد و در آب رودخانه به راهش رفت. رودخانه نماد ایران و مردم آنست که آن خزه سبز که مدت‌هاست در آن رود، جاریست، بارها آب رود را به رنگ خون درآورد اما خودش هنوز در آب روان است و گستاخی می‌کند و همچون ازدهایی در رود این جامعه روان است.

۳-۱۹. دریا (Sea): دریا و اقیانوس نماد آب‌های آغازین - آشفتنگی اولیه - بی‌شکلی - هستی مادی - حرکت بی‌پایان - غیر قابل درک - مرگ و تولد دوباره - ابدیت و مادر کبیر است. نماد وجود واحد است. در نماد پویایی زندگی است و نماد وضعیتی زودگذر میان امکانات نامعلوم و واقعیات معلوم است. هم تصویر زندگی است هم مرگ. وضعیتی چند وجهی که وضعیتی نامطمئن، مردد و بدون تصمیم را نشان می‌دهد و ممکن است به خوب یا بد منجر شود. (شوالیه، ۱۳۷۹: ۲۱۸/۳)

دریا گنجینه گوهر و مروارید (به سبب وجود صدف) است. دریا همواره در جوش و خروش است. (شمیسا، ۱۳۷۷: ۴۷۰/۱)

\* گهی در گونه ابر و گهی در گونه باران / همه از تو به تو پویند جوباران که دریایی. (هزاره، ۱۳۷۶: ۱۴)

دریا: قدرت، عظمت، گنجینه گوهر و بی‌نیازی و تشخیص.

شاعر در توصیف و تمجید از مقام شامخ فردوسی می‌گوید: تو گنجینه گوهر معرفت و دانایی هستی و همگان به تو نیازمندند و همه آن جویبارهای علم و معرفت به تو می‌پیوندند و تو قدرتمند و با عظمتی و بقیه شاعران شاخه‌های پیوسته به دریای وجود تو هستند.

\* همیشه دریا دریاست / همیشه دریا طوفان دارد / بگو! برای چه خاموشی! / بگو:  
 جوان بودند، / جوانه‌های برومند جنگل خاموش. (آئینه، ۱۳۷۶: ۲۹۸)  
 دریا: نماد عظمت، قدرت، حکومت و آزادی.

شاعر در این شعر (در آن سوی شب و روز)، معتقد است که همه مردم در بیداری و آگاهی یکدیگر مسوولیت دارند و خاموشی و سکوت برای آنان هرگز روا نیست و باید همچون دریا با عظمت و پرخروش باشند. در شعر معاصر دریا نماد اجتماعی است و مظهر آزادی خواهان و مبارزین و آزادی است و نیز نماد مبارز همیشه پرخروش و در صحنه، انسان‌های غیور و وطن دوست و نماد خود شاعر (آئینه، ۲۶۵) آمده است.

۲۰-۳ رود (River): نماد فراگیری و جریانی از اشک‌های گوناگون، نماد حاصلخیزی و مرگ و احیا، جریان رود، جریان زندگی و مرگ است. رودهایی که از کوه‌ها سرازیر می‌شوند، از پیچ و خم دره‌ها می‌گذرند و در دریاچه‌ها و دریاها ناپدید میشوند، نماد وجود بشری هستند و جریانی پی در پی از امیال، احساسات، نیات و انحرافات مختلف هستند. (شوالیه، ۱۳۷۹: ۳/۳۸۶)

\* سازندگان اطلس تاریخ، / آن رودهای پویان، / جغرافیای ماندن را / در آبرفت راندن،  
 شویان. (آئینه، ۱۳۷۶: ۳۹۲)

رود: در اینجا نماد مبارزان نستوه و دلاور وطن. آزاد مردان تاریخ که همیشه در جریان هستند.

بزرگ اندیشان زمان که همچون رودها روانند و به دریا (حقیقت) می‌پیوندند. رودهای همیشه پویان که اطلس تاریخ را می‌سازند و نیز نماد مبارزان همیشه در صحنه. استقلال و رهایی. آزادی از چنگال اهریمن در (آئینه، ۴۱۹) آمده است.

۲۱-۳ سپیده دم (Aurora): نماد شادی‌آفرین بیداری در نور باز تابیده، علامت قدرت خداوند آسمان‌ها و پیروزی بر جهان سایه‌ها (جهان شریران)، نماد طریقتی نورانی و رمزار در هستی، جلوه جهان آخرت است و زندگی دیگری را پس از مرگ نوید می‌دهد، نماد نور و فراوانی موعود و امید همگان. (شوالیه، ۱۳۷۹: ۳/۵۳۵)

\* با صنوبری که روی قلّه ایستاده بود، / گونه روی گونه سپیده دم نهاده بود، / موج گیسوان به دوش بادها گشاده بود، / از نشیب یخ گرفت دره گفتم: / این نه ساحت شکفتگی ست / در کجای فصل ایستاده‌ای... (آینه، ۱۳۷۶: ۴۱۹)

سپیده دم: نماد نور و روشنی، صبح، آزادی و رهایی از چنگال ظلم زمان. شاعر می‌گوید: اکنون زمان شادی نیست که تو این گونه در آرامش و شادی به سر می‌بری، بین که جوانان آشفته و پریشان وطن همچون سبزه‌های کبود از چنگال اهریمن در غم و افسردگی و ناراحتی به سر می‌برند و دیگر جای آرامشی در ایران نمانده و ایران دیگر بیشه نیست بلکه سوگوار از دست رفتن همه ثروت‌های خود (جوانان، فرهنگ و تمدن چند هزار ساله، ثروت‌های ملی که استعمارگران غاصب به چپاول آنها می‌پردازند)، است.

۲۲-۳. سیل (Flood): جریان پر تلاطم و شدید آب که معمولاً بر اثر بارش شدید باران یا آب شدن ناگهانی برف‌ها به وجود می‌آید. مقدار زیاد از چیزی یا انبوهی از چیزها یا افراد که معمولاً به صورت ناگهانی هجوم آورد یا به حرکت درآید؛ سیل اشک، سیل خون، سیل جمعیت. (انوری، ۱۳۸۳: ۷۲۷)

\* می‌رمند و / در نگاهشان پناه برده وحشت و جنون / می‌رمند خیل آهوان / سیلی اژدها فش آمده / تا به هم زدم دو چشم / بر گذشته دیدمش ز زانوان. (هزاره، ۱۳۷۶: ۶۵)

سیل: استبداد، ویرانگر.

شاعر می‌گوید: سیل استبداد ویرانگر همه سرزمینم را فرا گرفته و تا زانوهایمان را در خود فرو برده و همه مردم بی‌گناه همچون آهوان رمنده از ترس غرق شدن در آن، می‌رمند و این سیل اژدها فش همه جا را ویران کرده و من این حوادث را برای آیندگانم به یادگار، می‌نگارم تا بخوانند و بدانند که چگونه می‌توانند در زمان خود با آسایش و آرامش زندگی کنند و از تاریخ سیاه سرزمین اهورایی خود مطلع باشند و آن را با جان و دل پاس دارند.

۲۳-۳. شبنم (Dew): شبیه به نمادگرایی باران، اما ظریف‌تر و لطیف‌تر از آنست. برکت آسمانی چون رحمتی جانفزا را شامل می‌شود. آبی خالص و گران قیمت. آبی شاهوار. (شوالیه، ۱۳۷۹: ۴۰/۴)

شب‌نم یا ژاله، بخار هواست که در شب بر برگ گل و گیاهان نشیند.

(شمیسا، ۱۳۷۷: ۲/۶۹۶)

\* **شب‌نم صبحم که در لبخند خورشید سحر / خویش را گم کردم و از او نشانی**

**یافتم.** (آینه، ۱۳۷۶: ۵۰)

شب‌نم: نماد سالک، رهرو و عاشق. خود شاعر.

شاعر می‌گوید: من همچون شب‌نمی هستم که با اشاره خورشید سحرگاهی و در نهایت بخشندگی و درخشندگی خورشید و راهنمایی او در این بیابان طلب (عشق) راه و مسیرم را یافتم و از خود بیخود شدم و در او محو گشتم.

**۳-۲۴. صاعقه (Spark.Blot):** خلقتی است که از عدم بیرون می‌جهد، در حالتی هرج

زده یا در یک آتش سوزی مکاشفات از بین می‌رود. اگر صاعقه، تخلیه شدیدتر نیرو باشد، ستاره، نیرویی متراکم و انباشته است. ستاره معادل یک صاعقه بدون حرکت و ساکن است.

صاعقه، یک نیروی انفجاری متراکم است. (شوالیه، ۱۳۷۹: ۴/۱۳۷)

\* **زیباتر از درخت در اسفند ماه چیست؟ / زیر درفش صاعقه و تیشه تگرگ.**

(آینه، ۱۳۷۶: ۴۶۹)

درفش صاعقه و تیشه تگرگ: استبداد زمان.

توصیفی از درخت (مبارزان دلاور وطن) در پایان زمستان (حکومت مستبد طاغوت) که پس از شوکران مرگ و اشاره به سختی‌های پر آشوب روزگار شاعر، این مبارز نستوه و همیشه پابرجا (درخت)، به بیداری شکفته می‌رسد، زیبایی و شکوفایی درخت از اسفند ماه آغاز می‌شود تا این که در بهار شکوفا می‌شود و درخت را همچون مبارزی می‌داند که پس از گذار سختی‌های بسیار و حوادث دشوار زمان و حکومت مستبد، سرانجام در بهار آزادی به زیبایی و طراوت می‌رسد.

**۳-۲۵. صبح (Morning):** در کتاب مقدس، نشانه زمانی است که نیکان از گرم

خداوندی بهره‌مند و شریران مشمول عدالت خداوندی می‌شوند. نماد زمانی با نور خالص. زمان آغاز. نماد زمانی که هنوز هیچ چیز آلوده نشده است. منحرف یا رسوا نشده. نشانه



خلوص و بیعت. نشانه ساعت زندگی بهشتی است و ساعت اعتماد به نفس و اعتماد به دیگران در زمان حیات. (شوالیه، ۱۳۷۹: ۱۳۸/۴)

\* در منزل خجسته اسفند / - همسایه سراچه فروردین - / با شاخه‌های تُرد، بلوغ جوانه‌ها / باران به چشم روشنی صبح آمده است. (آیین، ۱۳۷۶: ۱۷۶)

صبح: نماد سرآغاز و روشنی، نور خالص و پاک و آزادی و رهایی.

م. سرشک، هر جا که سخن از مبارزه و حقیقت‌جویی به میان آورده در کنار آن به مدح و ستایش آزادی خواهی نیز پرداخته است و تأثیر ظلمت بر همه اقشار مردم و همه نوع جنس طبیعت حتی شاخه درختان که دیگر زنده نیستند و خشکیده‌اند و مردند را بیان می‌کند. اکنون، صبح، آزادی است و او از کشوری می‌گوید که تاکنون اسفندی بوده و اکنون رو به فروردین می‌رود، تاکنون سیاه و تار بوده و اکنون رو به روشنی و نور می‌رود و باران را نشانه آغاز صبح آزادی و نشاط طبیعت می‌شمارد که پیغام بهار را به همگان می‌رساند و خشکی زمستان استبداد، رو به پایان است.

۳-۲۶. **صخره (Rock)**: نشانه استواری و پابرجایی عهد و وفای به عهد. نماد بی‌حرکتی و سکون. بر طبق مزامیر، در فقر و تنگدستی به خدا توسل می‌جویند که چون صخره‌ای محکم است. (شوالیه، ۱۳۷۹: ۱۴۴/۴)

\* شاد آن خجسته صبحی / کان روشنان جاری / در بستر سکوت و شط نظاره من /

هر سنگ و صخره‌ای را / موج و شتاب دارند. (آیین، ۱۳۷۶: ۳۲۸)

صخره: نماد استواری، صلابت و مبارزان دلاور.

به زعم شاعر، صبح پیروزی و آزادی و رهایی از ظلمت زمان که نشاط را با خود به همراه آورد همچون معجزه‌ای بود که جوانان پر صلابت و استوار وطن را به حرکت در آورد (جوانانی که همچون صخره استوار و در عین حال بی‌تحرک بودند) را به حرکتی وا داشت که نتیجه‌اش پیروزی بر ظلمت بود و این است معجزه این رهایی و نیز نمادی از ایران استوار، ایران پر صلابت و ایران خاموش در سیاهی زمانش در (آیین، ۱۲۹) آمده است.

۳-۲۷. **کوپر (Desert)**: زمین وسیعی که خاک آن شور و آهکی است و مناسب برای

کشاورزی نیست. پهنه بی‌آب و علف و شوره‌زار. (انوری، ۱۳۸۳: ۹۹۱)

\* می آید، می آید: ... / از پای و پویه باز نمی ماند. / آه، / بگذار من چو قطره بارانی باشم، / در این کویر، / که خاک را به مقدم او مژده می دهد؛ / یا حنجره چکاوک خردی که / ماه دی از پونه بهار سخن می گوید. (آینه، ۱۳۷۶: ۲۵۵)

کویر: ایران، حکومت ظالمانه و مستبد زمان و فضای تاریک و وحشتناک. توصیف بهاری است که آرام آرام می آید، بهار طبیعت و آزادی. بهاری که نیاز است کسی مژده فرارسیدنش را به همگان و به همه دشتها و کویرها بدهد. شاعر می خواهد این پیک و قاصد شادی باشد و پیام فرا رسیدن بهار را به نیکی به کویرهای سرزمینش همچون قطره بارانی شود و این پیام را برساند و می داند که خاک این کویر منتظر آمدن یک قطره باران و روزنه رحمت الهی است. (ایران کویر گونه و آغشته به سیاهی و ظلم اهریمن زمان، منتظر است).

۲۸-۳. مرداب (Lagoon): آب راکد نسبتاً وسیع که از دریا جدا شد، یا از تجمع آب رود خانه ها به وجود آمده باشد. (انوری، ۱۳۸۳: ۱۱۲۸)

\* این تیک و تاک ساعت میچ بند / زیر سر، / یا این صدای چشمه جوشان عمر توست؛ / کاین گونه قطره، / قطره، / به مرداب می چکد؟ (آینه، ۴۸۱)

مرداب: نماد سکون و رکود، ایستایی، مشکلات زمان طاغوت و حوادث ناگوار. در این شعر (پرسش)، شاعر خطاب به کسانی دارد که آسوده خوابیده اند و دست روی دست نهاده و کاری برای رهایی وطن از دست خیانتکاران و ظالمان زمان نمی کنند، و می گوید عمرتان همچنان در حال گذر است و در حالی که شما کاری مفید انجام نمی دهید و بی خیالید. و اشاره به افراد متمول زمانه که غصه دیگران را نمی خورند و صرفاً به آسایش خود می اندیشند. شاعر می گوید: عمر تو همچنان با سرعت می گذرد اما تو بی توجهی و در لجنزار و مردابی که خودت برای رهایی از آن تلاش نمی کنی.

۲۹-۳. موج (Wave): جا به جایی و حرکت توأم با بالا و پایین رفتن آب یا هر نوع مایعی توسط باد یا عاملی دیگر، جریان تند و ناگهانی و ناآرامی ایجاد شده در یک محیط که از مرکز پیدایش خود در جهات مختلف انتشار می یابد بی آنکه محیط را جا به جا کند. (انوری، ۱۳۸۳: ۱۱۹۷)

\* مرغان پر گشوده طوفان که روز مرگ/ دریا و موج و صخره برایشان گریستند/  
می‌گفتی، ای عزیز! «سترون شده ست خاک.» / اینک بین برابر چشم تو چیستند: / هر  
صبح و شب به غارت طوفان روند و باز، / باز، آخرین شقایق این باغ نیستند.  
(آئینه، ۱۳۷۶: ۳۸۸)

موج: مبارزان دلاور و عاشق وطن و آزادی طلبان.

در این شعر (آن عاشقان شرزه)، که شعری با نمادهای اجتماعی-سیاسی است و غزلی  
در یاد شهیدان وطن و آنان که تن به تیرگی استبداد ندادند است و همچون آذرخش،  
اندیشه‌ها را روشنی بخشیدند؛ با آرمان‌های خود زیستند و در این راه به شهادت رسیدند و  
مثل مرغ طوفان، ترسی از حوادث زمانه و تبعات آن نداشتند و همه عناصر طبیعت و  
جلوه‌هایی چون دریا، موج و صخره برای آنها گریستند.

۳-۳۰. نسیم (Breeze): باد ملایم و خنک و باد بسیار آرام. (انوری، ۱۳۸۳: ۱۲۵۲)

\* گفتم: «- بهار آمده.» گفتی: / «- اما درخت‌ها را / اندیشه بلند شکفتن نیست. /  
گویا درخت‌ها / باور نمی‌کنند که این ابر، / این نسیم / پیغام آن حقیقت سبز است.»  
(آئینه، ۱۳۷۶: ۳۴۸)

نسیم: نماد حرکت و جنبش، نسیم آزادی و نفخه خوش آزادی.

به زعم شاعر، بهار طبیعت و بهار آزادی در راه است و زمان زیبایی و لطافت بهار آمده  
است و شاعر در اندیشه‌اش به فکر بهار است و در این اندیشه با مخاطب خود حرف  
می‌زند و می‌گوید: فصل آزادی نزدیک است و نوعی امید در وجودش موج می‌زند که او را  
وا می‌دارد به این گونه اظهار شادی کردن ولی مخاطبش در پاسخ می‌گوید: این چه  
بهاریست که درختانش اندیشه سبز شدن ندارند و با تردید که نام شعرش نیز هست  
می‌گوید که انگار درختان باور ندارند که ابر و نسیم پیغام ورود بهار را می‌دهند و گویی  
افراد وطن، مردم رنج کشیده و مصیبت‌زده که تا خود بهار را نبینند، آنرا باور نمی‌کنند که  
حتی نشانه‌های بهار مثل ابر و نسیم آمده و آنها از شدت سختی‌ها و مصیبت‌های وارده بر  
خود، تا بهار را از نزدیک نبینند، باور ندارند و در پایان می‌افزاید که بهار، همچون لباس  
سبزی نیست که هر کسی، هر لحظه خواست آنرا بپوشد بلکه بهار باید در دل‌ها نفوذ کند و

زمان خاصی دارد که می‌آید و گاه نماد انسان رها، آزاد که از وضعیت موجود جامعه دلگیر است و تمایل به رهایی دارد. نماد جویایی، روندگی و اشتیاق در (آینه، ۲۴۲) و نماد معشوق که همچون نسیم سحرگاهی، برای شاعر (معشوق)، لطیف و روحنواز است. خاطره یار (همان: ۶۹) و نماد لطافت و زیبایی و آرامش (همان: ۱۲۸) آمده است.

### نتیجه‌گیری:

م. سرشک، شاعری نمادگراست و آنچه راجع به اشعارش گفتنی است این است که بیشتر نمادهایش از عناصر و پدیده‌های طبیعت اخذ شده است و یا از متن میراث‌های فرهنگی و ادبی و اساطیری گذشته فارسی برگرفته شده‌اند. یکی از نکات حائز اهمیت در شعر شفیع کدکنی، در تمثیلی بودن طبیعت و اجزای آن در اشعار اوست، به طوری که صرفاً به وصف طبیعت نمی‌پردازد بلکه از ادغام آن با احوال و حالات انسان، حالتی نمادین و سمبلیک ارایه می‌دهد که حرف‌های دلش را از این طریق و با این طرز بیان، به همگان اعلام می‌دارد و شعر را میان بری برای رسیدن به حقیقت می‌سازد. شعر م. سرشک، بازگشتی اسطوره‌گرا به طبیعت است که شاعر آگاهی درونی و فکری خود از سرزمینش را در جلوه‌های طبیعت به کمال تجلی می‌رساند و با سرشت طبیعت در هم می‌آمیزد و در پایان، از ترکیب طبیعت و آگاهی درونی‌اش زبانی تنوع‌گرا و شعری شگرف می‌آفریند. شاعری است پایبند به آداب و فرهنگ ایران زمین و نیز درد او درد اجتماعی است که در آن می‌زید، اجتماعی که در چنگال تاتار زمان به ویران سرا مبدل گشت، او انسان را می‌ستاید و به صفا و صمیمیت فرا می‌خواند و می‌خواهد که همچون درختی باشند، استوار در میان موج و آذرخش، نه همچون صخره‌ای بی‌درد و خاموش.

\* ترجیح می‌دهم که درختی باشم / در زیر تازیانه کولاک و آذرخش / با پویه شکفتن و گفتن / تا / رام صخره‌ای / در ناز و در نوازش باران / خاموش از برای شنفتن. (آینه، ۴۲۶)

م. سرشک، مانند نیما می‌کوشد از طبیعت به منزله ابزار و نماد استفاده کند، ابزاری برای بیان احوال روحی و نمادی برای تبیین رخدادهای اجتماعی، و بیشتر نمادهای طبیعی در شعر او محملی است تا اندیشه‌های نو حماسی و اجتماعی خود را مطرح کند، وقتی

کوچ بنفشه‌ها را در روزهای آخر اسفند می‌بیند، فوراً مسأله وطن و وطن‌خواهی در ذهنش تداعی می‌شود:

\* ای کاش / ای کاش آدمی وطنش را / مثل بنفشه‌ها / (در جعبه‌های خاک) / یک

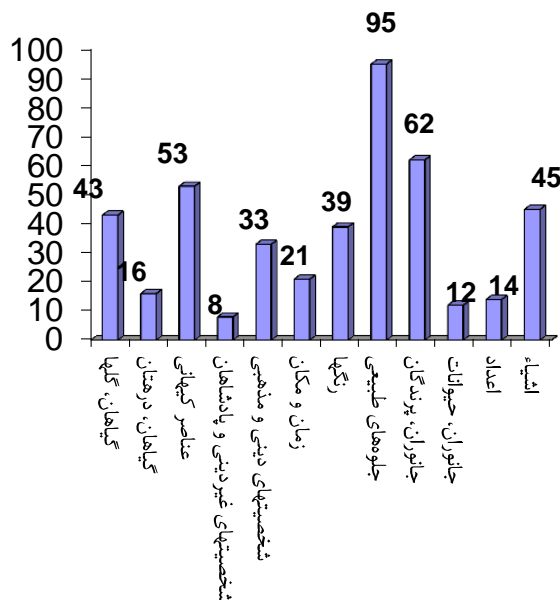
روز می‌توانست، / همراه خویشتن ببرد هر کجا که خواست. (آئینه، ۱۶۸)

م. سرشک، صرفاً به توصیف طبیعت نمی‌پردازد بلکه از رهگذر این توصیف‌ها می‌خواهد همدردی خود را با مردم نشان دهد، مثلاً باران در منظر شاعر صرفاً پدیده دلربا و فرحناکی نیست که از آسمان فرو می‌ریزد بلکه ریزش باران با خود پیامی نیز به همراه دارد، آخرین برگ سفرنامه باران / این است: / که زمین چرکین است. (آئینه، ۱۶۳)

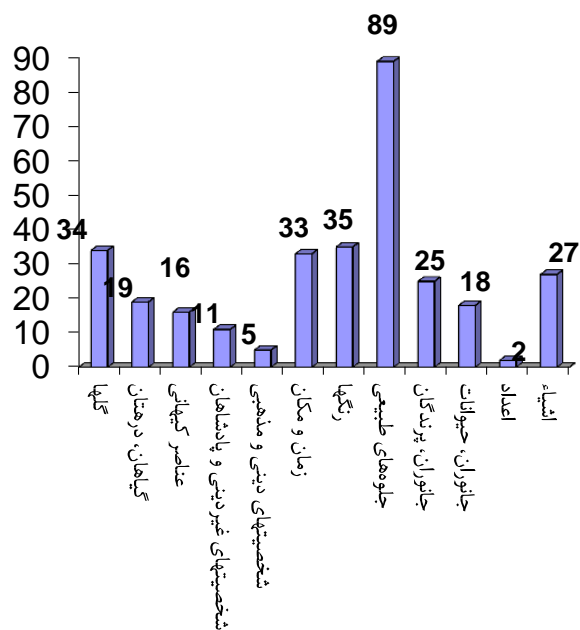
م. سرشک با به‌کارگیری همه عناصر طبیعت که برای انسان‌ها پیغامی دارند، می‌خواهد به همگان بفهماند که باید همچون طبیعت، پرشور و باطراوت باشید و از زیر یوغ دیکتاتوران زمانتان (حکومت مستبد طاغوت) بیرون آید و زندگی سرشار از نشاط را در سرزمین سبز و اهورایی برای خود و آیندگانتان به ارمغان آورید و آزاد مرد و آزاداندیش زندگی کنید همچون مردان بزرگ تاریخ سرزمین مقدّستان و نیز همچون رستم و سیاوش و اسفندیار و آرش و... که بزرگمردی و بزرگ اندیشی در کنه وجودشان نهفته بود و آنان را در صیانت از وطن به حرکت می‌آورد، مانند آنان در پاسداری از این دیار سبز و نیلوفریتان به پا خیزید و دیوان سیاه زمان را نابود کنید. از کوهبیدها بیاموزید چگونگی پایداری را، تا بلوط‌های کهن و سرو کاشمر و صنوبرانتان در حمله تاتار (که سمبلی از حکومت ظالم زمانش است)، نابود نگردند و دیوارهای پست نیشابور را با همّت همواره خود، بسازید.

به طور کلی، م. سرشک در پشت نقاب نمادهایش به دنبال جهانی آرمانی است، نه همچون مدینه فاضله افلاطون، انتزاعی، بلکه جهانی اهورایی را می‌طلبد که از تاریکی استبداد به در آمده باشد و پیغامش را همچون پیامبران به همه افراد دوران‌ش می‌رساند و همه عناصر طبیعت از آب، باد، خاک، آتش، سپیده دم، درخت، گل، موج، صخره، همه و همه را در این امر خطیرش به یاری می‌طلبد تا صدایش را به گوش مردان تاریخ برساند و آنان را به حمیت وطن‌خواهی برانگیزاند. او خود را همچون درخت و همچون گون، پایبند زمین می‌داند و آرزوی پرواز در اوج را مانند کبوتران و نسیم دارد و به دنبال آزادی

است و از سکوت هزار ساله ضحاک زمان خسته شده است و خواستار زندگی جدید است، دلش از این دیار ملول گشته، از محیطی که لحظاتهش به دشواری سپری می‌شود و تمایل به آزادی دارد اما همچون گون، پایبند است، پایبند به سرزمین گرفتار بلا و ستم و استبدادی خودکامه که نفس کشیدن نیز با اجازه و شمارش داروغه شهر انجام می‌گیرد، ماندن او صرفاً به خاطر گرفتاری و اسارت است و گرنه باید رخت سفر بر بست و دور باید شد از این شهر غریب که اکنون برای همگان غریبه شده، سرزمین آباء و اجدادیش که به خاطر تسخیر اهریمن، مجبورند که آن را رها کنند و آواره دیار دیگر شوند. دلش از این شب گرفته و می‌خواهد که این حصار جادو شکسته شود، از این رو همگان را به کمک می‌طلبد تا با یاری هم، صلابت صخره بودن این شب دلگیر و سمج که آن را نمادی از استبداد ویرانگر سرزمینش می‌داند، را بشکنند با جسارتی دلیرانه و ناجی قهرمانی همچون رستم را می‌طلبد تا با آمدنش در سپیده و نور، با گذر از هفت خان سیاه و تار زمان، به یاری بزرگمردان این دیار مقدس بشتابد. این چنین زبان و بیانی حاکی از هوش سرشار شاعر و پیوند ذهن و زبان تاریخی و اجتماعی و طبیعت در یک نگاه اوست که احساس و حرف‌های درونی‌اش را با پیوند این عناصر مختلف به هم ایجاد می‌کند و با شیوایی تمام به رشته تصویر می‌کشد.



شکل ۱. نمادهای اساطیری دو کتاب (آئینه و هزاره)



شکل ۲. نمادهای غیر اساطیری دو کتاب (آئینه و هزاره)

## فهرست منابع

۱. الیاده، میرچا (۱۳۶۸)، آیین‌ها و نمادهای آشناسازی، ترجمه نصر ا... زنگویی، تهران: نشر آگاه.
۲. انوری، حسن (۱۳۸۳)، فرهنگ روز سخن، تهران: سخن.
۳. باری روزن (۱۳۷۹) انقلاب ایران: ایدئولوژی و نمادپردازی، ترجمه سیاوش مریدی، تهران: مؤسسه فرهنگ و هنر و ارتباطات، مرکز بازشناسی اسلام و ایران (باز).
۴. بشردوست، مجتبی (۱۳۷۹)، در جستجوی نیشابور، تهران: نشر ثالث، نشر یوشیچ.
۵. پورنامداریان، تقی (۱۳۸۹)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی (تحلیلی از داستان‌های عرفانی - فلسفی این سینا و سهروردی)، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ هفتم.
۶. ثروتیان، بهروز (۱۳۶۹)، بیان در شعر فارسی، انتشارات برگ.
۷. چدویک، چارلز، (۱۳۷۵)، سمبولیسم، (ترجمه مهدی سبحانی)، تهران: نشر مرکز، چ اول.
۸. حاکمی، اسماعیل (۱۳۸۲)، ادبیات معاصر ایران، تهران: اساطیر، چ ششم.
۹. دشتی، علی (۱۳۸۱)، خاقانی، شاعر دیر آشنا، تهران: انتشارات امیر کبیر، چ چهارم.
۱۰. دو بو کور، مونیک (۱۳۷۶)، رمزهای زنده جان، ترجمه جلال ستاری، نشر مرکز: چ دوم.
۱۱. دهخدا، علی اکبر (۱۳۹۰)، فرهنگ متوسط دهخدا، به کوشش غلامرضا ستوده - ایرج مهرکی - اکرم سلطانی، زیر نظر سید جعفر شهیدی، تهران: نشر دانشگاه تهران.
۱۲. دیچز، دیوید (۱۳۷۰)، شیوه‌های نقد ادبی، ترجمه محمدتقی صدقیانی و غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی، چ سوم.
۱۳. روزبه، محمد رضا (۱۳۸۱)، ادبیات معاصر ایران (شعر)، تهران: نشر روزگار.
۱۴. زرین کوب، حمید (۱۳۵۸)، چشم‌انداز شعر نو، تهران: توس.
۱۵. زمردی، حمیرا (۱۳۸۷)، نمادها و رمزهای گیاهی در شعر فارسی، تهران: زوار.
۱۶. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲)، نقد تطبیقی ادیان و اساطیر ایران، نشر زوار، چ اول.
۱۷. زان شوالیه، آلن گربران (۱۳۷۹)، فرهنگ نمادها، ترجمه و تحقیق سودابه فضائلی، ۵ ج، تهران: انتشارات جیحون.
۱۸. شفیع‌ی کدکنی، محمد رضا (م. سرشک) (۱۳۷۶)، آینه‌ای برای صداها، تهران: نشر سخن.
۱۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۰)، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران: سخن.
۲۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۶)، هزاره دوم آهوی کوهی، تهران: نشر سخن.
۲۱. شمیسا، سیروس، (۱۳۸۳)، انواع ادبی، انتشارات فردوسی، چ دهم.
۲۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵)، فرهنگ تلمیحات، انتشارات فردوسی، چ پنجم.



۲۳. ——— (۱۳۷۷)، فرهنگ اشارات، انتشارات فردوسی، چ اول.
۲۴. شکبیا، پروین (۱۳۷۳)، شعر فارسی از آغاز تا امروز، تهران: هیرمند، چ دوم.
۲۵. عابدی، کامیار (۱۳۷۹)، تصویرها و توصیف‌ها در شعر معاصر، آینه، چ دوم.
۲۶. ——— (۱۳۸۱)، در روشنی باران‌ها، تهران: کتاب نادر.
۲۷. عباسی، حبیب ا... (۱۳۷۸)، سفرنامه باران، تهران: نشر روزگار.
۲۸. فتوحی رود معجنی، محمود (۱۳۸۵)، بلاغت تصویر، تهران: سخن.
۲۹. ——— (۱۳۷۸)، «شکل و ساختار شعر شفیعی»، سفرنامه باران به کوشش حبیب ا... عباسی، تهران: روزگار.
۳۰. فولادوند، عزت ا... (۱۳۸۸)، مردی ست می‌سراید، تهران: نشر مروارید.
۳۱. قبادی، حسینعلی (۱۳۷۴)، نظری بر نمادشناسی، اختلاف و اشتراک آن با استعاره و کنایه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره سوّم و چهارم، سال بیست و هشتم.
۳۲. قلی‌زاده، خسرو (۱۳۸۷۰)، فرهنگ اساطیر ایرانی، تهران: کتاب پارسه.
۳۳. کیانوش، محمود (۱۳۵۵)، بررسی شعر و نثر فارسی معاصر، تهران: رز، چ چهارم.
۳۴. لوفرد لاشو، مارگریت (۱۳۶۴)، زبان رمزی افسانه‌ها، ترجمه: جلال ستاری، همدان: توس.
۳۵. معین، محمد (۱۳۸۷)، فرهنگ فارسی، تهران: کتاب پارسه، چ اول.
۳۶. مهرگان، آروین (۱۳۷۷)، دیالکتیک نمادها، اصفهان، نشر فردا، چ اول.
۳۷. میرفخرایی، مهشید (۱۳۶۷)، روایت پهلوی، موسسه مطالعات و تحقیقات علمی و فرهنگی.
۳۸. هوهنه‌گر، آلفرد (۱۳۷۶)، نمادها و نشانه‌ها، ترجمه: علی صلح‌جو، تهران: انتشارات سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول.
۳۹. یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۶)، فرهنگ اساطیر و داستانه‌ها در ادبیات فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.
۴۰. یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۷)، انسان و سمبل‌هایش، ترجمه محمود سلطانی، تهران: نشر جامی. چاپ ششم.

